



Neo-Fregean Metaontology based on Fregean Metaontology



ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Soleimani M.H.

Department of Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

Hosseini D.*

Department of Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

How to cite this article

Soleimani M H, Hosseini D. Neo-Fregean Metaontology based on Fregean Metaontology. Philosophical Thought.2023;3(2):161-185.

*Correspondence

Address: Department of Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Al E Ahmad Highway, Tehran, Iran. Postal Code: 1411713116

Phone: +98 (21) 82885026

Fax: +98 (21) 82885026

davood.hosseini@modares.ac.ir

Article History

Received: April 4, 2023

Accepted: May 29, 2023

ePublished: June 19, 2023

ABSTRACT

Neo-Fregean metaontology is one of the most controversial metaontologies in recent decades. Regarding this metaontology as a deflationary metaontology such as quantifier-variance or maximalism prevails nowadays. But, if we consider Frege's views and the consequent metaontology, it will be obvious that there isn't any relation between Fregean metaontology and deflationary metaontologies. Hence, interpreting neo-Fregean metaontology in the light of Fregean metaontology categorizes it in the class of serious metaontologies. In this reading, the crucial point is that the metaontological language is the logical core of natural language rather than mere natural language. Notwithstanding that this reading is consistent, it has implications for neo-Fregean methodology, namely, that neo-Fregean metaontology's function is metaphysical - in the determination of the category of abstract objects - and epistemological - in justification of our knowledge about these objects - but not ontological.

Keywords Neo-Fregean Metaontology; Fregean Metaontology; Easy Metaontologies; Natural Language Logical Core

CITATION LINKS

[Beaney M; 1996] Frege: Making sense [Beaney M; 1997] The Frege reader [Beaney M; 2007] Frege's use of function-argument analysis and his introduction of truth-values as objects [Bell D; 1979] Frege's theory of judgment [Benacerraf P; 1973] Mathematical truth [Berto F, Plebani M; 2015] Ontology and Metaontology: A contemporary guide [Burge T; 2005] Truth, thought, reason: Essays on Frege [Carl W; 1994] Frege's theory of sense and reference: Its origin and scope [Carnap R; 1950] Empiricism, semantics, and ontology [Currie G; 1982] Frege: An introduction to his philosophy [Dummett M; 1973] Frege: Philosophy of Language [Dummett M; 1991a] Frege and Other Philosophers [Dummett M; 1991b] Frege: Philosophy of mathematics [Eklund M; 2006] Neo-Fregean ontology [Eklund M; 2009] Carnap and ontological pluralism [Forth M; 1964] The Basic Laws of Arithmetic [Frege G; 1950] The foundations of arithmetic [Frege G; 1891] Letter: Frege to Husserl [Frege G; 1892] On concept and object [Frege G; 1893] The basic laws of arithmetic [Frege G; 1895] Letter: Frege to Hilbert [Frege G; 1896] Letter: Frege to Peano [Frege G; 1897a] Logic [Frege G; 1897b] On Mr. Peano's conceptual notation and my own [Frege G; 1899a] On Mr. H. Schubert's numbers [Frege G; 1899b] Letter: Frege to Hilbert [Frege G; 1902] Letter: Frege to Huntington [Frege G; 1903a] The basic laws of arithmetic [Frege G; 1903b] On the foundations of geometry [Frege G; 1906a] Introduction to logic [Frege G; 1906b] On shoenfliess: Die logischen paradoxien der mengenlehre [Frege G; 1906c] On the foundations of geometry [Frege G; 1906d] Letters to Husserl [Frege G; 1914a] Logic in mathematics [Frege G; 1914b] Compound thoughts [Frege G; 1915] My basic logical insights [Frege G; 1919] Letter: Frege to Linke [Frege G; 1923] Frege's use of function-argument analysis and his introduction of truth-values as objects [Frege G; 1924] Sources of knowledge of mathematics and mathematical natural sciences [Gut A; 2014] Priority of thought or priority of language [Hawley K; 2007] Neo-Fregeanism and quantifier variance [Heck RG; 2012] Reading Frege's Grundgesetze [Hilbert D; 1899] Letter: Hilbert to Frege [Hirsch E; 2011] Quantifier variance and realism [Hofweber T; 2009] Ambitious yet modest metaphysics [Kluge EHW; 1971] In the foundations of geometry and formal theories of arithmetic [MacBride F; 2016] Neo-Fregean meta-ontology: Just don't ask too many questions [McDaniel K; 2017] The fragmentation of being [Reck EH, Awodey S; 2004] Frege's lectures on logic and their influence [Schiffer S; 1996] Language-created language-independent entities [Sider T; 2007] Neo-Fregeanism and quantifier variance [Sluga H; 1980] Gottlob Frege [Stalmaszczyk P; 2014] The legacy of Frege and the linguistic theory of predication [Textor M; 2011] Frege on Sense and Reference [Thomasson AL; 2007] Ordinary Objects [Thomasson AL; 2015] Fictional discourse and fictionalisms [Van Inwagen P; 2009] Being, existence, and ontological commitment [Wright C; 1983] Frege's conception of numbers as objects [Wright C, Hale B; 2001] The reason's proper study: Essays towards a Neo-Fregean philosophy of mathematics [Wright C, Hale B; 2009] The meta ontology of abstraction

فرا‌هستی‌شناسی نوفرگه‌ای بر پایه فرا‌هستی‌شناسی فرگه‌ای

محمد‌هادی سلیمانی

گروه فلسفه و منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

داود حسینی*

گروه فلسفه و منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

فرا‌هستی‌شناسی نوفرگه‌ای از بحث‌برانگیزترین فرا‌هستی‌شناسی‌های دهه‌های اخیر است. یکی از رایج‌ترین تلقی‌ها از این فرا‌هستی‌شناسی، لحاظ آن ذیل گونه‌های فرا‌هستی‌شناسی‌های ساده‌نگر نظیر تنوع سورگرایی یا ماکسیمالیسم است. با این حال، اگر خود رویکرد فرگه و فرا‌هستی‌شناسی قابل استنباط از این رویکرد را مدنظر قرار دهیم، نسبتی میان فرا‌هستی‌شناسی فرگه‌ای و رویکردهای ساده‌نگر برقرار نخواهد شد. اگر فرا‌هستی‌شناسی نوفرگه‌ای را در راستای فرا‌هستی‌شناسی فرگه‌ای بخوانیم، خوانشی از این فرا‌هستی‌شناسی خواهیم داشت که از مهم‌ترین ویژگی‌هایش جدی‌نگرانه‌بودن است. نکته بنیادی این فرا‌هستی‌شناسی آن است که در بستر هسته منطقی زبان طبیعی شکل می‌گیرد و نه زبان طبیعی صرف. با این حال، اگرچه استفاده از فرا‌هستی‌شناسی فرگه‌ای برای خوانش نوفرگه‌ای‌ها، خوانشی ناسازگار به‌دست نمی‌دهد، الزام‌هایی را به‌ویژه در واضح‌ساختن روش‌شناسی تحمیل می‌کند. نیز با این خوانش، کارکرد روش فرا‌هستی‌شناسی‌های نوفرگه‌ای، کارکردی متافیزیکی در راستای تعیین مقوله شیء انتزاعی و نیز کارکردی معرفت‌شناسانه در جهت نحوه توجیه آنهاست و نه کارکردی هستی‌شناختی.

کلیدواژگان: فرا‌هستی‌شناسی نوفرگه‌ای، فرا‌هستی‌شناسی فرگه‌ای، فرا‌هستی‌شناسی‌های ساده‌نگر، هسته منطقی زبان طبیعی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹

*نویسنده مسئول: davood.hosseini@modares.ac.ir

آدرس مکاتبه: تهران، بزرگراه آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، گروه فلسفه و منطق

تلفن محل کار: ۰۲۶-۲۱۸۲۸۸۵۰ فکس: ۰۲۶-۲۱۸۲۸۸۵۰

مقدمه

فرا‌هستی‌شناسی نوفرگه‌ای^۱ در واقع تلاشی است برای ترکیب دو ایده افلاطون‌گرایی در حساب و منطق‌گرایی که مبتنی‌بر این‌تر است که حساب، حاصل منطق به‌علاوه تعاریف است. تعریف مدنظر منطق‌گرایی، اصل هیوم است:

اصل هیوم (HP): «عدد F ها = عدد G ها اگر و تنها اگر F و G هم‌تعداد باشند».

از دید نوفرگه‌ای‌ها اصل هیوم تعریف ضمنی عدد است [Wright & Hale, 2001: 145]. برای نوفرگه‌ای‌ها^۲ اگر عبارتی به شکل نحوی در مکان‌هایی قرار گیرد که ترمی مفرد واقع می‌شود، آنگاه ترمی مفرد است و بر شی‌ای ارجاع می‌دهد [Wright & Hale, 2001: 130-131]. رایت این‌تر را «تقدم مقولات نحوی بر مقولات هستی‌شناختی» می‌نامد [Wright, 1983: 25]. نیز آنها به‌تر بازمفهومی‌سازی معتقدند که طبق آن مثلاً «وضعیت‌های امور هم‌تعداد بودن F و G می‌تواند به‌مثابه وضعیت‌های امور شامل وجود اعداد، بازمفهومی شود» [Sider, 2007: 206]. بر این مبنا با اصل هیوم به وجود عدد می‌رسیم. با ایده بازمفهومی‌سازی، می‌توان گفت که شرایط صدق عباراتی با ترم‌های ارجاع‌کننده به اعداد، هم‌ارز شرایط صدق عباراتی است که اعداد را در بر ندارند. هیل و رایت، اصل هیوم را توضیحی از مفهوم عدد می‌دانند و به نظر آنها، این اصل چنان این مفهوم را توضیح می‌دهد که تردیدهای نومینالیسم در وجود اعداد از بین می‌رود. تلقی آنها از صدق چنان است

که اگر هم‌تعدادی حاصل شود، عدد حاصل می‌گردد. یکی از مهم‌ترین ابزارها جهت رسیدن به این امر، اصل متن (context principle) فرگه است [Eklund, 2006: 97].

مساله این است که نوفرگه‌ای‌ها این ساختار را مبنایی برای دریافت اشیای انتزاعی دیگر نظیر راستاهای خط نیز می‌بینند و به این ترتیب روشی برای نشان‌دادن چگونگی افلاطون‌گرایی در قبال این اشیای انتزاعی معرفی می‌کنند. چهار ملاحظه نوفرگه‌ای‌ها در بحث این تز افلاطون‌گرایانه عبارتند از [Eklund, 2006: 95]:

(۱) توسل به بازمفهومی‌سازی با زمینه «بنیادگذاری حساب» فرگه؛

(۲) تز تقدم که صدق مقدم بر ارجاع است؛

(۳) ملاحظات کلی در شرایط مقبولیت تعاریف ضمنی؛ و

(۴) ملاحظات معرفت‌شناسانه در توجیه باور به وجود اشیای ریاضی.

بسط بحث نوفرگه‌ای‌ها بر موارد دیگر، با فراتر رفتن از اهداف منطق‌گرایانه آنها، به فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای می‌رسد. «از دید نوفرگه‌ای‌ها می‌توان ترم‌های مفرد با نقش نحوی و استدلالی‌شان قابل تشخیص است که از جمله این نقش‌های نحوی، امکان استقرار در دو سوی تساوی هاست. نوفرگه‌ای‌ها در سنتی ناشی از فرگه و ویتگنشتاین، جملات را واحد سمانتیکی پایه لحاظ می‌کنند. با لحاظ اصل متن، برای آنها اگر یک جمله اتمی مثل عبارتی عددی صادق باشد، آنگاه اشیا مدلول ترم عددی جمله هستند. اصل انتزاع فرگه نیز برای معرفی مفاهیم به کار می‌رود که یک نمونه آن این است:

«راستای $a = b$ اگر و تنها اگر a موازی b است».

معرفی مفهوم راستا همراه شرایط صدق عبارات راستاست [Berto & Plebani, 2015: 62-64]. این امر، منطقی معرفت‌شناسانه دارد که پاسخی ساده به نحوه دانش به بودن راستاها را توجیه می‌کند. اما علاوه بر این، واجد منطقی هستی‌شناختی نیز هست. ایده هستی‌شناختی مرکزی پشت اصل انتزاع نوفرگه‌ای‌ها این است که «مجاز است که شرایط صدق یک نوع عبارات را هم‌ارز نوعی دیگر تثبیت کنیم به شکلی که الزامات وجودی آشکار اولی از الزامات وجودی دومی فراتر رود، اگرچه وضعیت معرفت‌شناسانه دومی، چنان که از قبل درک شده بود، توسط اولی به ارث می‌رسد» [Wright & Hale, 2009: 180-181].

طبقه‌بندی فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای برخلاف بسیاری از فرا هستی‌شناسی‌های دیگر، چندان کار ساده‌ای نیست. بحث‌ها بر این که چگونه باید آن را دسته‌بندی کرد، میان کسانی که واضع این فرا هستی‌شناسی بوده‌اند و دیگران، همچنان پابرجاست. برای مثال، برتو و پلبانی، رویکرد نوفرگه‌ای را مثل رویکردهای آسان به هستی‌شناسی نظیر رویکرد توماسون، حاوی طنین کارنپی می‌دانند.^{vi} در هر دو رویکرد، وجود انواع چیزهای مورد بحث، نتیجه سهل الوصول دعاوی تجربی بی‌بحث است. از دید آنها نوفرگه‌ای‌ها چاشنی کارنپی را با دو اصل فرگه‌ای انتزاع و متن، ترکیب می‌کنند [Berto & Plebani, 2015: 81-82].^{vii} اکلوند با تمرکز بر ادعای افلاطون‌گرایانه نوفرگه‌ای‌ها و به‌ویژه تز تقدم نحوی آنها، مدعی است که نوفرگه‌ای‌گرایی از این طریق به ماکسیمالیسم منجر می‌شود^{viii} و ماکسیمالیسم نیز مواجه با مساله وجود اشیای ناسازگار است [Eklund, 2006: 114].^{ix} اکلوند معتقد است نوفرگه‌ای‌ها به دلیل این که پرسش‌های وجودی را نه درباره ساختار هستی‌شناختی جهان بلکه درباره عمل اعلامی (assertoric practice) ما می‌دانند، هستی‌شناسی را بی‌مایه (trivial) می‌کنند [Eklund, 2009: 153].^x فریزر مک‌براید، بهترین راه سازگار ماندن نوفرگه‌گرایی را تمسک به سکوت‌گرایی هستی‌شناختی می‌داند [MacBride, 2016: 4].^{xi} تئودور سایدر با تمرکز بر برخی عناصر نوفرگه‌ای نظیر بازمفهومی‌سازی، معتقد است برای معنادار کردن بازمفهومی‌سازی، نوفرگه‌ای‌ها باید تنوع سور را بپذیرند

[Sider, 2007: 201]. در قبال این خوانش‌ها، خود هیل و رایت همه این نظرها را مردود می‌دانند [Manley et al., 2009: 25].

ادعای مقاله حاضر این است که می‌توان فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای را به‌گونه‌ای فهمید که همگام با هیل و رایت، این فراهستی‌شناسی‌ها را نپذیرد. نکته کلیدی این بازتعریف، نظری مجدد به فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای از زاویه فراهستی‌شناسی قابل استخراج از فرگه است. البته موضع نوفرگه‌ای آن قدر سراسر نیست که بتوان بدون هیچ بحثی، از رده‌بندی آن ذیل یکی از دسته‌های فراهستی‌شناسی سخن گفت. می‌توان بحث‌برانگیزی موضع نوفرگه‌ای را تا حدی به موضع خود فرگه و رابطه زبان و اندیشه در ادبیات او منتسب کرد. هم موضع خود فرگه در رابطه زبان و اندیشه و زبان و فراهستی‌شناسی و نام و حامل نام، بحث‌برانگیز است و هم رویکرد هیل و رایت، فی‌نفسه، حداقل در موضوعی از گنجانده شدن ذیل فراهستی‌شناسی‌های دیگر می‌گریزد. با این همه، بازخوانی نوفرگه‌ای‌ها در پرتو فرگه، راهی قابل قبول برای بازتعریف این فراهستی‌شناسی می‌گشاید که جدی‌نگری آن‌ها را مورد تایید قرار دهد^۲ و مباحث پیرامون امثال اکلوند، مک براید، ساید و هاولی بر طبقه بندی نوفرگه‌ای‌ها را بی‌وجه سازد. در پرتو این بازتعریف، اصلاحاتی در روش‌شناسی نوفرگه‌ای‌ها لازم می‌آید که به نظر می‌رسد که بایسته تعریفی سازگار و منسجم از این روش‌شناسی است.

در راستای هدف فوق، فراهستی‌شناسی فرگه‌ای از دیدگاه‌های فرگه استنباط خواهد شد. در ابتدا نفس امکان این استنباط به بحث گذاشته می‌شود. پس از پذیرش امکان امر، رابطه زبان و جهان در فراهستی‌شناسی فرگه ای مدنظر قرار خواهد گرفت و به‌ویژه، نوع زبان مدنظر فرگه بررسی خواهد شد. در بخش بعدی روش فرگه در استنباط وجود اشیا به‌ویژه اشیای انتزاعی مورد بحث قرار خواهد گرفت. پس از تکمیل فراهستی‌شناسی فرگه-ای، خوانشی از فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای در پرتو فراهستی‌شناسی فوق، ارائه خواهد شد. سپس، نوع خوانش رایت از رئالیسم فرگه بررسی می‌شود. تز تقدم نحوی رایت که از دید ما، انحرافی از دیدگاه فرگه است که منجر به بدفهمی‌های بسیار از فراهستی‌شناسی فرگه‌ای شده است. در بخش بعد بحث می‌شود که با وجود این، خود نوفرگه‌ای‌ها فاصله خود را از فراهستی‌شناسی‌های ساده‌نگر حفظ می‌کنند که با خوانش ما، این موضوع قابل فهم می‌گردد. در بخش نهایی، الزامات کارکردی خوانش فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای در پرتو فراهستی‌شناسی فرگه‌ای مدنظر قرار خواهد گرفت.

فراهستی‌شناسی فرگه‌ای

در نظریه فرگه، نماد، سنس (sinn) خود را بیان می‌کند و بر مدلول (bedeutung) خود دلالت دارد. سنس بیان شده با نماد، حالت ارایه مدلول را در خود دارد. فرگه بر مبنای اشباع شده و اشباع نشده بودن ترم‌های زبان، تمایز نحوی میان ترم مفرد و کلمه مفهومی برقرار می‌کند که به ترتیب از طریق سنس‌های مربوطه، به شیء و مفهوم دلالت می‌کنند. ترم مفرد شامل اسامی خاص، اوصاف معین و جمله خبری است که در مورد جمله خبری، سنس و مدلول یا ارجاع، به ترتیب، اندیشه و ارزش صدق یا کذب هستند. حال، با توجه به پرسش‌های فراهستی‌شناسی، این پرسش‌ها را می‌توان طرح کرد که اولاً در نظریه فرگه تقدم با کدام است: زبان یا جهان و مهم‌تر از آن، چگونه زبانی مدنظر فرگه است؟ ثانیاً روش رسیدن به وجود و یا عدم وجود مدلول‌های ترم‌ها چگونه است؟

امکان فراهستی‌شناسی فرگه‌ای

نفس تلاش برای برداشت یک فرا هستی‌شناسی از نظریه فرگه، مبتنی بر تفاسیری از نظریه اوست که مدلول مدنظر فرگه در نظریه معنای او را، امری در جهان واقع می‌دانند و بنابراین تلقی آنها از رابطه مدلول و ترم مفرد، رابطه نام-حامل است و بنابراین مدلول را صرف نقش سمانتیکی ترم قلمداد نمی‌کنند.^{۳۰} اگر اهمیتی که فرگه برای صدق در منطق قایل بود را پیش چشم آوریم و به یاد داشته باشیم که در قلمرو علم، ما با جملات واجد ارزش مواجه‌ایم، می‌بینیم که نگاه فرگه به مدلول عبارات، نگاهی خنثی نیست. او خود را مقید می‌بیند که وقتی از مدلول عبارتی می‌گوید، از موجودی در جهان که سخن از او سخن در قلمرو دانش است، گفته باشد. به همین دلیل نیز او برخلاف تلقی عمومی، گمان می‌کرد که با یافتن صادق و کاذب به‌عنوان مدلول جمله خبری، دو شی جدید (منطقی) را کشف کرده است [Beaney, 1996: 41].

در واقع، مادامی که از نقش سمانتیکی به‌عنوان توجیه‌کننده مدلول برخی عبارات فرگه سخن رانده می‌شود، اولاً باید در نظر گرفته شود که فرگه خود به این مدلول‌ها به چشم حاملین واقعی آن عبارات می‌نگریسته است. ثانیاً با توجه به حرکت فرگه از علم به صدق، نباید چنان فرگه را ترسیم کرد که گویی دغدغه‌ای صرفاً زبانی در بحث مدلول عبارات دارد. نقدهای وارده بر رابطه نام-حامل، اهمیت علم و قلمرو علم در بحث صدق از نظر فرگه را از یاد می‌برند. صدق موجودی از موجودات این قلمرو است و صادق بودن نیز چنان که فرگه بارها گفته است، مستقل از صادق اخذ شدن از سوی ماست. فرگه پای انسان نرمال و حتی انسان ایدئال را از تشخیص صدق بیرون می‌کشد.^{۳۱} صادق، مستقل از همه، صادق است و چیزی به‌عنوان نیمه‌صادق نیز نداریم. همه اندیشه‌ها، اگر قابل ارزش باشند یا صادقند یا کاذب. فلذا فرگه نمی‌تواند مدلول را از جهان واقع معلق نگاه دارد. با تعلیق مدلول فرگه از عالم واقع، عملاً تمام قلمرو علم او به قلمرو آنچه از سوی ما علم دانسته می‌شود تبدیل می‌گردد. شواهد بسیاری علیه این ادعاست. بنابراین از نظر فرگه اهمیت حیاتی دارد که ما از چیزی در جهان واقع سخن بگوییم.

با این حال، نگاه امثال برج و بینی به رئالیسم فرگه، در جهت تبیین مدنظر مقاله حاضر از فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای حایز اهمیت است. برج با نقل داستان سراسازی از رئالیسم فرگه مبتنی بر رابطه مستقیم ترم‌های زبانی و موجودات فرا زبانی، مشکل این داستان را در این می‌بیند که از نظر فرگه زبان‌های طبیعی در بیان اندیشه ناقصند و نیز زبان ریاضی مبهم و فاقد فرم کامل منطقی است و از همین روست که او خود را ناچار می‌بیند که زبان مفهوم‌نگاری را ابداع کند. بنابراین نه معنای قراردادی معمول زبان ریاضی بلکه ملاحظات فلسفی و ملاحظات مربوط به برنامه منطق‌گرایی، کاشف تعاریف درست منطق‌گرایانه است. پس رئالیسم فرگه زیرکانه‌تر از آن چیزی است که معمولاً روایت می‌شود. فرض ثابت گرایش رئالیستی او به زبان ریاضی این است که نظریه منطقی اوست که حاوی توضیح مناسب هویت جهان ریاضی است. فلذا فرگه به منطق خود به‌مثابه «ابزار کشف سرشت جهان مستقل از ذهن، حداقل آن قسمت از جهان که ریاضی درگیر آن است»، می‌اندیشید. بنابراین نیاز است ما ملاحظات فلسفی فرگه را در ارزیابی معقولیت رئالیسم او درباره اشیای منطقی و ریاضی لحاظ کنیم [Burge, 2005: 116-119].

مایکل بینی نیز دلیل عدم ذکر اصل متن فرگه بعد از «بنیادگذاری حساب» را علاوه بر تمایز محتوا به سنس و مدلول، رئالیستی‌تر شدن فرگه و کمرنگ شدن متن‌گرایی او می‌داند [Beaney, 1996: 97]. از دید او اساساً تنش میان رئالیسم و متن‌گرایی در نظریه فرگه موجود است [Beaney, 1997: 20]. البته او با بحث بر معیار تحلیلی بودن یک صدق از نظر فرگه از پذیرش رئالیسم ضعیف‌تر از سوی فرگه می‌گوید که صدق یک گزاره، مستقل از صادق گرفتن آن است و نه اخذ رئالیسم قوی‌تر که امکان گزاره‌های صادق غیرقابل اثبات هست [Beaney, 1996: 315].^{۳۲} مفهومی که خود بینی برای نظریه فرگه خلق می‌کند سمانومالیسم

(semanomenalism) است. سمانومنالیسم مبتنی بر این امر است که بر خلاف نومنالیسم که جهان نومنها یا قلمرو چیزهای فی‌نفسه را واقعیت بنیادی می‌داند و فنومنالیسم که جهان پدیدارها (ایده‌ها، ادراکات حسی و احساسات) را واقعیات پایه می‌انگارد، در اینجا فرگه جهان معانی یا سنس‌ها را پایه می‌گیرد. سمانومنالیسم می‌تواند وجود جهان‌های دیگر مثل جهان‌های ذهنی و فیزیکی را بپذیرد، ولی جهان سنس‌ها و اندیشه‌ها را، مشابه نگاه افلاطون به مثل، به لحاظ عقلی خالص‌تر و پایه‌ای‌تر می‌داند [Beaney, 1997: 30-31]. نگاه برج و بینی در تفسیر ارجح مقاله حاضر در روش‌شناسی هستی‌شناسی فرگه، چنان که خواهد آمد، حایز اهمیت است. بنابراین در مجموع، استنباط فراهستی‌شناسی از نظریه معنای فرگه، ممکن است ولی در تحلیل نوع رئالیسم مدنظر او باید هشیار بود.

تقدم زبان یا جهان؟

با مفروض‌گرفتن این که مدلول ترم، چیزی در جهان واقعی است، حال، این پرسش قابل طرح است که آیا فرگه از ترم مفردبودن یک ترم زبانی به این نتیجه می‌رسد که مدلول این ترم، شی‌ای در جهان است یا بالعکس، مادامی که شی‌ای در جهان باشد، ترم مفرد قراردادی را قایم‌مقام زبانی آن قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر، آیا روال استدلال فرگه از زبان به جهان است یا از جهان به زبان. این امر، به‌ویژه با لحاظ فراهستی‌شناسی هیل و رایت و قیاس آن با فراهستی‌شناسی‌هایی که زبان را ابزار قابل اعتمادی برای استنباط‌های هستی‌شناختی می‌دانند، حایز اهمیت است. به نظر پیتر گیچ استفاده فرگه از اسامی خاص کاملاً سراسر است و بی‌مساله است، چرا که در واقع اسامی خاص آنهایی هستند که قایم به یک شی‌اند. فلذا چون فرگه اعداد را اشیا می‌دانست، ترم‌های عددی را در طبقه اسامی خاص می‌نهاد. دامت در نقد گیچ می‌گوید این روش تشخیص اشیا و اسامی خاص، ابهام وجود دارد و معلوم نیست چگونه شیء بودن یا نبودن یک هویت خارجی را تشخیص می‌دهیم. از نظر فرگه غیرممکن است آنچه عبارت قایم‌مقام آن است را قبل از دانستن مقوله منطقی آن بدانیم [Dummett, 1973: 56-57]. اینکه چیزی را در جهان واقع، شیء بدانیم وابسته به این است که از اسم خاص در زبان برای آن سود جوییم. البته این معیاری برای تشخیص شیء نیست. تز فرگه این است که هر چه به شکل معناداری برای شیء قابل گفتن است، نمی‌تواند به همین شکل برای غیرشی هم بیان شود. با توجه به همین معیار است که به جهت اسم خاص بودن مجموعه‌ها، فرگه آنها را شیء لحاظ می‌کرد و نه برعکس [Dummett, 1973: 69-70]. دامت در عبارتی که مستقیماً نوفرگه‌ای‌های امروز را نشانه می‌رود، می‌گوید چنین نیست که بشود با تشکیل اسامی انتزاعی به شکلی بی‌مایه، شیء مطابق هر مفهوم را ذکر کرد. اگر ما به زیانمان اسامی خاص جدیدی که قایم‌مقام اشیای مقوله‌ای جدید هستند معرفی کنیم، حتی اگر این اشیا معیار اینهمانی داشته باشند، قادر نیستیم نام را برای چیزی به کار ببریم، مگر این که همزمان مجموعه محمول‌هایی قابل اعمال بر این اشیا معرفی کنیم. در غیر لحاظ این معیارها ممکن است شی‌ای داشته باشیم که با هیچ روشی جز استفاده از یک اسم، قابل ارجاع نباشد. دامت نتیجه می‌گیرد که به این ترتیب، مفهوم اسم خاص فرگه می‌تواند با معیار دقیق صوری و زبانی قابل تأمین باشد [Dummett, 1973: 79-80].

قرائن متنی فرگه لزوماً در تایید کامل تقدم ترم مفردبودن بر شیء‌بودن پیش نمی‌رود. فرگه شرایط مدلول‌داشتن نام خاص را به این شکل اعلام می‌کند که مادامی نام خاص مدلول دارد که «نام خاص حاصل از شناسه‌شدن این نام در نامی دلالت‌کننده از یک تابع مرتبه اول تک شناسه‌ای، همواره واجد مدلول باشد». به این ترتیب، هر نام متشکل از اسامی دال، دال است [Frege, 1893: 84-85] و نهایتاً همه نام‌ها و نمادهای زبان فنی مفهوم‌نگاری (و نه هر زبان معمولی دیگر) واجد دلالت‌اند [Frege, 1893: 89]. به بیان بعدتر او، «این پیش‌فرض باید در منطق موجود باشد که هر نام خاص، واجد مدلول است» [Frege, 1906b: 179]. به

تعبیری دیگر «در کاربرد علمی، یک نام خاص هدف دلالت بر یک شیء دارد و در موردی که این هدف محقق شد، این شیء، مرجع نام خاص است». منتها مرجع باید معین باشد و «مادامی که دغدغه حساب داریم کلمه بدون مرجعی معین در واقع فاقد مرجع است» [Frege, 1906c: 55, 62]. به عبارت دیگر فرگه جایی برای یک مدلول نامعین یا نیمه‌معین نمی‌گشاید. در علم لازم است که نام خاص صرفاً سنس نداشته باشد بلکه قایم‌مقام یک شیء باشد [Frege, 1914b: 156]. شیء می‌تواند با یک نام خاص یا یک نماد دلالت شود [Frege, 1919: 96]. «من چیزی را نام خاص می‌نامم اگر نمادی باشد برای شیء ای» [Frege, 1892: 47]. در بحث زبانی نیز، به نظر می‌رسد فرگه در واقع مطابقتی میان تمایز زبانی موضوع و محمول و تمایز واقعی شیء و مفهوم می‌بیند و نه این که از زبان، واقعیت را استنتاج کند [Frege, 1892: 45]. به دلیل شروع از شیء است که از نظر فرگه در تحلیل جواز اطلاق نام خاص بر «صفر»، عملاً تحقیق حداقل و حداکثر یک شیء بودن، مقدم است بر امکان نام خاص خواندن [Frege, 1893: 12]. «نام خاص نماد یک شیء است... صرفاً مشروط بر آن که به شکل قطعی آن شیء را دلالت کند» [Frege, 1906b: 178].^{۳۷} بر این مبنا، حتی اگر بناست نتیجه بگیریم که ترم مفرد بودن تعیین‌کننده شیءیت در جهان است، باید به یاد داشته باشیم که گام‌های زبانی فرگه، بسیار محتاط‌تر از گام‌های هستی‌شناسی‌هایی است که بر زبان طبیعی و درک متعارف تکیه می‌کنند.

با این حال، مساله بنیادی‌تر این است که نظریه فرگه، مولفه‌ای دارد که در طرح پرسش فوق در تقدم نام خاص بر شیء، یا شیء بر نام خاص، مغفول مانده است. به نظر می‌رسد این پرسش که آیا از نظر فرگه نماد بر مدلول تقدم دارد و به وسیله نماد به مدلول می‌رسیم و یا بالعکس، از طریق مدلول است که وضعیت نماد مشخص می‌شود، در خود این پیش‌فرض را دارد که پیشاپیش از بی‌نقشی سنس و اندیشه در این روند، آگاه شده‌ایم. مادامی که ما به پرسش رابطه زبان و اندیشه چنین پاسخ داده باشیم که زبان است که اندیشه و سنس را از نظر فرگه تعیین می‌کند و یا این تصور را داشته باشیم که از نظر فرگه ابتدائاً ما به جهان خارجی و قلمرو مدلول دسترسی داریم و از آن طریق است که سنس‌ها را حاصل می‌کنیم، آنگاه پرسش تقدم نماد یا مدلول قابل طرح است. در واقع نیز کسانی به این پرسش پاسخ داده‌اند که یکی از دو تلقی فوق را در رابطه نماد و سنس یا سنس و مدلول داشته‌اند. مادامی که از نظر فرگه سنس و اندیشه را بنیادی بدانیم، تقدم نماد بر مدلول یا تقدم مدلول بر نماد، هر دو، می‌تواند بلاوجه جلوه کند. به این شکل که با اندیشه‌های صادق و سنس‌های مولفه آنهاست که به بخشی از زبان و نمادها می‌رسیم که واجد مدلول‌اند. فلذا بدون مولفه سنس و اندیشه، رابطه زبان و جهان از نظر فرگه قابل فهم نخواهد بود. همچنان که بعدتر در بیان نظر رایت خواهیم دید، این نگاهی است که از بیان مفسران فرگه نظیر دامت و برج نیز قابل برداشت است.

با این حال رابطه زبان و این مولفه سوم یا اندیشه، نزد فرگه بسیار مرتبط است با نوع زبانی که مدنظر فرگه است. نوع زبان مزبور، به لحاظ مباحث فرا هستی‌شناختی حایز اهمیت بسیار است. اگر فرض کنیم که فرگه زبان طبیعی را در بیان اندیشه وافی به مقصود می‌دانست، می‌توان فرا هستی‌شناختی فرگه‌ای را ذیل رویکردهایی در فرا هستی‌شناسی دید که زبان طبیعی را ابزار ممتاز نیل به نتایج هستی‌شناختی دیده‌اند. بالعکس اگر زبان طبیعی قادر به اخذ اندیشه نشود، فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای حداقل از این حیث، مشابه فرا هستی‌شناسی رئالیستی امثال سایدر می‌گردد که در جستجوی زبانی ایدئال برای تحقیق هستی‌شناختی هستند.

فرگه مثل لایب نیتز و برخلاف کانت، عدم کفایت زبان معمولی برای بیان قواعد منطقی را پذیرفت. او با وجود غیرقابل تعلیق دیدن زبان، از مشکلات حاصل از زبان و اهمیت مبارزه علیه این مشکلات در زبان و نحو گفت [Sluga, 1980: 60, 63, 64]. ما ناچار به استناد به زبانیم، هر چند از این مشکل غیر قابل اجتناب زبان

آگاهیم که زبان گاه اندیشه را پنهان می‌کند [Frege, 1892: 45-46]. می‌توان مخلوقاتی فرض کرد که بدون زبان به اندیشه برسند ولی انسان محتاج زبان است. زبان رونوشت دقیق منطقی نیست و برای مثال ساخت اسامی خاص فاقد مدلول نیز از خصایص آن است [Frege, 1924: 269]. ساختار منطقی زبان ما ناکامل است [Frege, 1897b: 235]. اگر زبان کامل بود نیاز به منطق نبود چرا که منطق از زبان قابل حصول بود [Frege, 1915: 323]. زبان معمولی برخلاف زبان علمی، امکان حدس و گمان را مسدود نمی‌کند [Frege, 1914a: 213]. «قسمت عمده کار فیلسوف مبارزه علیه زبان است» [Frege, 1924: 270]. به این ترتیب فرگه هدف فلسفه را «شکستن قدرت واژه بر ذهن بشر» می‌داند [Carl, 1994: 10]. به نظر او منطق نباید به زبان، گرامر و روانشناسی وابسته باشد و «باید قاضی زبان باشد» [Frege, 1906d: 301, 303] و هدفش رهانیدن ما از قیود زبانی است [Frege, 1897a: 143]. کار منطق عمدتاً مبارزه با معایب منطقی زبان است [Frege, 1915: 323]. در همین راستاست که فرگه از اهمیت زبان مفهوم‌نگاری برای رهاسازی ما از مشکلات زبان می‌گوید [Frege, 1906a: 188].

ترکیب ناگزیری زبان و در عین حال، مشکل اعتماد به آن برای بیان اندیشه، به اغتشاشی در نگاه مفسران فرگه در بحث رابطه زبان و اندیشه منجر شده است. برخی بر تقدم ساختار زبانی بر ساختار اندیشه در تفکر فرگه تاکید کرده‌اند^{xv} و برخی دیگر، در مقابل، در نظریه فرگه، ساختار اندیشه را بر ساختار زبان مقدم می‌دانند.^{xvi} واقعیت این است که فرگه در مواضع متفاوت به گونه‌ای سخن گفته است که امکان تفاسیر متفاوت را موجب شده است.^{xvii} با این وجود، به نظر می‌رسد حداقل در مواردی، علت این اختلاف تفاسیر، در بدفهمی از زبان مدنظر فرگه است. از نگاه برج، اندیشه‌ها از نظر فرگه مرکزی‌تر از بحث ارتباط است و ارتباط و اندیشه هم باید در متن زبان تنظیم شده یک علم فهم شود. تامل در زبان طبیعی معمول از نظر فرگه صرفاً وسیله‌ای برای راه‌یافتن به ساختار اندیشه است، ساختاری که بنا بود در زبان علمی ایدئال شده‌ای بازتاب یابد. مفهوم زبان از نظر فرگه با توجه به زبان علمی باید بررسی شود. عباراتی چون اسامی خاص معمولی و نمایه‌ها یا ضمائر برای زبان ایده‌آل مناسب نیستند. زبان برای بیان اندیشه لازم است، ولی نباید زبان در اصطلاح معنای زبانی قراردادی معمولی توضیح داده شود [Burge, 2005: 36-39].

به بیان فرگه «زبان به‌مثابه ناقل تعبیر اندیشه، باید خود را بر آن چه در سطح اندیشه‌ها رخ می‌دهد، مدل کند و به این ترتیب، می‌توانیم امید داشته باشیم که آن را به‌عنوان پلی از درک‌پذیر به درک‌ناپذیر به کار ببریم». با تفسیر تکستور، زبان اگر ساختاری مشابه با اندیشه داشته باشد وسیله بیان اندیشه یا محتواست. جملات به شرط آن که قابل تجزیه به تعداد متناهی مولفه باشند و این مولفه‌ها معنادار باشند، تصاویر اندیشه‌ها می‌گردند. برای تشخیص ارزش جمله باید واژه‌بندی، بی‌هیچ تردیدی، ما را قادر به تصدیق اندیشه بیان شده کند [Textor, 2011: 60-62]. به این ترتیب، مادامی که از رابطه اندیشه و زبان سخن می‌گوییم باید بدانیم مقصود او زبان طبیعی نیست. فرگه بارها از کژتابی زبان می‌گوید. بر مبنای این کژتابی، ارجح آن است که بکوشیم بر مبنای اندیشه‌ها زبان را اصلاح کنیم نه این که بر مبنای زبان به تفسیر اندیشه‌ها و استنتاج در اشیا و مفاهیم جهان بپردازیم. خود کوشش فرگه در ابداع زبان «مفهوم‌نگاری» در راستای تلاش نخست است. بیان صریح فرگه در این باره چنین است [Frege, 1906d: 67-68]:

«هدف منطق تحقیق زبان نیست ... کسی که بخواهد منطق را از زبان بیاموزد مثل بزرگسالی است که بخواهد تفکر را از کودک بیاموزد ... هدف اصلی منطقدان رهایی خودش از زبان و ساده‌سازی آن است. منطق باید قاضی زبان باشد».

از دید فرگه زبان طبیعی ابزار معیوبی است و منطق‌دان به نظریه مبتنی‌بر زبان بهبودیافته نیازمند است نه یک نظریه مبتنی‌بر زبان طبیعی [Dummett, 1973: 585]. «زبان مخلوقی انسانی است و بنابراین، انسان ظرفیتی برای شکل‌دهی آن مطابق با ترتیب منطقی زنده در خود دارد» [Frege, 1924: 269]. این زبان بهبودیافته، در واقع هسته منطقی زبان طبیعی است. فلذا می‌تواند مقصود از زبان مرتبط با اندیشه در فرگه، هسته منطقی زبان طبیعی باشد و همین هسته است که به زبان علمی ایدئال نزدیک می‌شود.

روش‌شناسی هستی‌شناسی فرگه‌ای

در روش‌شناسی فرگه برای رسیدن به مدلول ترم مفرد و یا شی‌ای در جهان، باید در نظر داشت که اولاً اصل متن فرگه را باید نه زبانی بلکه معطوف به اندیشه‌ها لحاظ کرد و ثانیاً خود اندیشه‌ها در متن یک نظریه طرح می‌گردند و همان‌گونه که سنس یک ترم مفرد باید در اندیشه جمله و نه در انزوا لحاظ شود، اندیشه بیان شده با گزاره هم باید در متن یک نظریه صادق دیده شود. ابتدائاً از نظر فرگه ما با نظریه مواجهیم و این یک نظریه صادق است که مجموعه‌ای از اندیشه‌ها را به ما اعطا می‌کند. فرگه به وجود نظریه صادق، و نه صادق دانسته شده توسط ما، باور دارد. از نظر فرگه تا من همه اصول و قواعد و تمام واژه‌های موجود در اصول و قواعد یک نظریه را ندانم، نمی‌توانم نظریه کامل را دریابم. از همین زاویه است که فرگه به نقد هیلبرت و کورسلت در «بنیادگذاری هندسه» می‌پردازد. او معتقد است باید واژه‌هایی مثل نقطه، خط و بینیت (که عناصر اصول هیلبرتند)، به شکل کامل تبیین گردند وگرنه ما در واقع نه اصول که شبه‌اصل خواهیم داشت [Frege, 1906c: 84]. به این ترتیب مادامی که برای مثال در حساب، اصول خودآشکار منطقی و قواعد مشخص قابل اثبات داریم، هر اندیشه‌ای که از این اصول و قواعد حاصل شود، اندیشه‌ای صادق خواهد بود که به بیان فرگه حقیقت است. هر نظریه دیگری که اصول و قواعد خود را به درستی تعریف و تبیین کند نیز چنین نتیجه‌ای در بر خواهد داشت. البته نباید از یاد برد که صرف سازگاری در یک نظریه منجر به استنتاج وجود آن نمی‌شود [Frege, 1906c: 91-92]. در حیطه حساب، هیلبرت، از سازگاری، صدق و وجود را نتیجه می‌گرفت. ولی از نظر فرگه از صدق است که سازگاری نتیجه می‌شود [Hilbert, 1899: 39-40]. از نظر فرگه، وجود، سازگاری را نتیجه می‌دهد و نه بالعکس [Dummett, 1991b: 229]. صدق و وجود در تفکر او به هم مرتبط‌اند و اساساً صدق در قلمرو علم و عبارات واجد مدلول طرح می‌شود و نه قلمرو شعر و افسانه و تخیل. نکته مهم این است که از نظر فرگه، «در ریاضی یا خارج از ریاضی، صرف سازگاری یک نظریه نیست که برای تضمین کاربرد آن کفایت داشته باشد». برای توجیه چنین کاربردی باید نظریه صادق باشد [Dummett, 1991b: 304]. از سوی دیگر، فرگه کاربرد را معیاری برای صدق نظریه می‌داند و به این ترتیب، عملاً نظریه کاربردی هم‌ارز نظریه صادق می‌گردد. بنا به تصریح فرگه، صرفاً قابلیت کاربرد است که حساب را علم می‌سازد [Frege, 1903a: 187]. برای فرگه برخلاف دکیند کاربرد مرکزیت دارد و فرعی نیست [Dummett, 1991b: 48, 61]. از همین زاویه، او نظریه‌های بول، شرودر و پئانو را نقد می‌کند که نمادهایی را خلق می‌کنند و سپس برای آن کاربردی می‌یابند [Frege, 1895: 33]. نظریه ریاضی نه گونه‌ای بازی فرمالیستی که علمی در جست‌وجو صدق است. امکان استعمال، آن را از بازی جدا می‌کند. فرمالیست نمی‌تواند قابلیت کاربرد نظریه ریاضی را توضیح و فهم کند [Dummett, 1991b: 256]. با این تفاسیل، اگرچه فرگه نظریه‌پردازی مستقلی در این موضوع نکرده است، به نظر می‌رسد او می‌توانست با تعمیم این نگاه به حساب به باقی نظریه‌ها، به این نتیجه برسد که هر جایی که نظریه پذیرفته و کاربردی علمی داریم می‌توانیم از وجود اندیشه‌هایی صادق مطمئن باشیم.

پس از رسیدن به اندیشه صادق، با تحلیل اندیشه به اجزای اندیشه است که به سنس‌ها و به واسطه آنها به مدلول‌ها دسترسی می‌یابیم. اصل متن در اینجا کارایی ویژه می‌یابد. از نظر فرگه برای نیفتادن در این دام که

شیء را ایده لحاظ کنیم، باید شیء را در متن بررسی کنیم و نه در انزوا. متن در اینجا منسوب به جهان اندیشه‌ها است نه قلمرو زبانی. در واقع حداکثر همتای قلمرو اندیشه‌ها در قلمرو زبانی، به شرط تضمین این مطابقت، می‌تواند نقش این متن را ایفا کند. چنین تفسیری مورد قبول همیشگی فرگه حتی به عقیده دامت بوده است [Dummett, 1991b: 184]. هم باید یک اندیشه را در متن یک نظریه برآورد کنیم نه در انزوا و هم باید هر جزء اندیشه را در متن یک اندیشه بسنجیم. با همین مبانی است که فرگه میان دو عدد که درک شهودی ما به یکسانی آنها گواهی می‌دهد مثل ۲ به‌عنوان عدد طبیعی و ۲ به‌عنوان عدد حقیقی تمایز قایل می‌شود [Dummett, 1991b: 64]. چرا که آنها در متن دو نظریه متفاوت طرح شده‌اند. تقدم حکم بر مفهوم که فرگه ممیزه منطق خود می‌شمارد هم بر همین مبناست. با داشتن حکم و صدق یک اندیشه و تحلیل آن اندیشه است که به سنس کلمه مفهومی یا اسم خاص و معادل آن در قلمرو مدلول، یعنی مفهوم و شیء می‌رسیم و نه با طی عکس این مسیر. بنابراین به معنایی بدون اندیشه‌ها قادر به فهم جهان نیستیم. مادامی که مسیر در بالا تبیین شده را طی کنیم اشیایی که حاصل می‌شوند بدهتاً موجود خواهند بود و منطق، «ابزار کشف سرشت جهان مستقل از ذهن خواهد بود» [Burge, 2005: 118]. فلذا بر خلاف مثلاً پوزیتیویست‌های بعدتر، فرگه تردیدی در پذیرش نامتناهی کانتور ندارد [Currie, 1982: 54]. طی این مسیر و تحلیل اندیشه صادقی که از یک نظریه صادق یا کاربردی حاصل شده است، وجود این نامتناهی را ضروری می‌سازد. اگر اتم‌گرایی معرفت‌شناسانه را این امر بدانیم که دانش، ابتدائاً دانش اشیا و ویژگی‌های آنهاست، فرگه ضداً تم‌گرا محسوب می‌شود.^{xviii} از نظر او دانش ابتدائاً از متن یعنی از نظریه به اندیشه و از اندیشه به اجزای اندیشه و از آن طریق به شیء و مفهوم شکل می‌گیرد. این مشابه بیانی است که برج و بینی گفته‌اند. بیان برج در اهمیت ملاحظات فلسفی و برنامه منطق‌گرایی به‌جای معانی قراردادی معمول ریاضی و عمل ریاضی استاندارد در صلاحیت تعاریف درست منطقی [Burge, 2005: 117] و نیز متن‌گرایی متقدم فرگه [Beaney, 1996: 97] در دوره مورد استناد هیل و رایت، سمانومالیسم [Beaney, 1997: 30] و رئالیسم ویژه فرگه [Beaney, 1996: 315] از دید بینی در راستای تلقی فوق گام برمی‌دارند.

چنین تفسیری از روش‌شناسی فرگه، فراهستی‌شناسی او را مشابه فراهستی‌شناسی رئالیستی کواینی با تفسیر ون اینوگن جلوه می‌دهد.^{xix} این تلقی نهایتاً فاصله او را از روش‌شناسی‌های ساده‌نگر مبتنی بر زبان طبیعی حفظ خواهد کرد. به قول برج، فلسفه فرگه، فلسفه مبتنی بر تحقیق و کشف است و نه مثل پوزیتیویست‌ها فلسفه معنای زبانی، صرف ایجاد توصیه‌های عملی و صدق‌های تحلیلی [Burge, 2005: 6, 8]. با این حال، یک تفاوت جدی فراهستی‌شناسی او از فراهستی‌شناسی کواینی می‌تواند در این باشد که فراهستی‌شناسی کواینی که با رویکردی اصلاحی با متافیزیک مواجه می‌شود، ابایی از خلق زبانی جدید برای بیان هستی‌شناسی، زبان هستی‌شناسی (به قول سایدل) و زبانی برای اتاق هستی‌شناسی (به قول ون اینوگن) ندارد. به این ترتیب، رویکرد آنها متفاوت از رویکرد فرگه و تکیه او بر هسته منطقی زبان طبیعی است. زبان مفهوم‌نگاری فرگه نیز با تفسیر فوق، در واقع اصلاحی بر و درون زبان طبیعی برای رسیدن به این هسته منطقی است و نه جایگزینی زبانی با زبان طبیعی. به این ترتیب، حفاری فرگه ای یافتن گنج منطقی مدفون در زبان طبیعی، نمی‌تواند پروژه ای ذیل فراهستی‌شناسی کواینی باشد. از نظر فرگه شکل‌گیری زبان روزمره با الزاماتی کاملاً متفاوت از فلسفه و منطق بوده است [Frege, 1923: 400]، فلذا او با وجود ابزار غیرقابل تعلیق دیدن زبان، از مشکلات حاصل از زبان و اهمیت مبارزه علیه این مشکلات در نحو و زبان می‌گفت [Sluga, 1980: 64]. با این حال، جنبه غیرقابل تعلیق بودن زبان طبیعی برای او مهم است. او از «ناخالصی‌های زبان» گله‌مند بود، ولی از آن‌رو که گریزی از این زبان نمی‌یافت، می‌کوشید با استفاده از روش‌ها و معیارهای منطقی، به هسته منطقی زبان

معمولی نزدیک شود و با کمک این هسته منطقی، هستی‌شناسی ورزد. بنابراین، می‌توان فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای را فرا هستی‌شناسی رئالیستی جدی‌نگری دید که از زبان طبیعی برای هستی‌شناسی سود می‌جوید. اطلاق رویکردهای ساده‌نگر به هستی‌شناسی به رویکرد فرگه‌ای با نگاه کلی او به مولفه‌هایی چون زبان سازگاری ندارد.

با ملاحظات فوق، فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای با تفسیر تحقیق حاضر، موید نکات زیر است:

(الف) مدلول مدنظر فرگه شی‌ای در جهان واقع و حامل نام در جهان واقعی است و نه صرفاً نقش سمانتیکی نام در جمله. بنابراین فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای ممکن است.

(ب) مادامی که از این می‌گوییم که در تفکر فرگه، ترم مفردبودن در زبان است که شی‌بودن در جهان را نتیجه می‌دهد، باید به یاد داشته باشیم که اولاً نمی‌توانیم نقش مولفه سنس و اندیشه در این میان را ندیده بگیریم و ثانیاً نباید زبان مزبور را زبان طبیعی صرف تفسیر کنیم.

(ج) زبان مدنظر فرگه برای اسناد به اندیشه و هستی‌شناسی، نه زبان ایدئال و نه زبان طبیعی معمول، که هسته منطقی زبان طبیعی است.

(د) از حیث تحلیل منطقی، روش مناسب هستی‌شناسی در فرگه، استفاده از نظریه‌های کاربردی (نظریه صادق) برای رسیدن به اندیشه‌های صادق (حقیقت) و از این طریق مولفه‌های این اندیشه‌ها یا سنس‌هاست که سنس‌ها به نوبه خود مدلول‌ها یعنی اشیا و مفاهیم را ارائه می‌دهند.

فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای

رئالیسم فرگه از دید رایت

در قیاس فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای و فرگه‌ای باید گفت، این که در فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای، هم‌ارزی‌های مناسب، مبنای استنتاج ارجاعی‌بودن ترم مفرد می‌شود، مرتبط است با این گزاره بارها بیان‌شده فرگه‌ای که جمله حاوی یک جزء فاقد مدلول، فاقد مدلول و بنابراین فاقد ارزش و نه صادق و نه کاذب خواهد بود (از جمله در [Frege, 1906a: 194]). عکس نقیض همین گزاره است که به این نتیجه منجر می‌شود که در جمله واجد ارزش صدق یا کذب، همه ترم‌ها واجد مدلول هستند. با این حال، رویکرد رایت به فرگه، در موضعی مبتنی بر خوانشی از فرگه است که با همه نکات چهارگانه فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای خوانایی ندارد. بدهتاً نکته الف و امکان فرا هستی‌شناسی، محل اختلاف تلقی مقاله حاضر و رایت نیست. کریسپین رایت می‌گوید از نظر فرگه باید محمول‌ها و ترم‌های مفرد، اگر اصلاً ارجاعی داشته باشند، به انواع متفاوتی از چیزها ارجاع دهند. پرسش از نوع وجودی که این عبارات به آن ارجاع می‌دهند، پرسش از نوع سهم سمانتیکی است که آن عبارات می‌سازند [Wright, 1983: 22]. رایت موضع دامت را ذکر می‌کند که در دو گونه مدل رابطه ارجاع، یعنی نام-حامل و نقش سمانتیکی، در اشیای انتزاعی، برخلاف اشیای معمولی، ابتدا نقش سمانتیکی و یا سهم عبارت در تعیین ارزش جمله مطرح است و سپس رابطه نام-حامل [Wright, 1983: 66]. دامت تشبیه رابطه ترم انتزاعی و مدلول آن با رابطه نام خاص یک شخص و خود شخص را مشروع نمی‌داند و از عدم امکان تحلیل رئالیستی اشیای انتزاعی می‌گوید [Wright, 1983: 69]. رایت با تایید دو گونه مدلول دامت، تمایز او در نوع لحاظ مدلول میان اشیای عینی و انتزاعی را به نقد می‌گیرد. او ضمن بیان فقدان مرز قاطع مفهوم رئالیستی ارجاع، می‌گوید دامت باید بپذیرد که فرگه محق است که مفهوم مدلول را به ترم‌های مفرد انتزاعی بسط دهد. ارجاع، با تحلیل رئالیستی، رابطه‌ای است با چیزی که وجود و مشخصه‌اش، مستقل از حالات درک و سخن ماست. اگر

عنیت وجود مرجع این اسامی دال بر اشیای انتزاعی، مشروع نباشد، امکان خوانش رئالیستی برای اسامی خاص دیگر هم زیر سوال می‌رود. نیز اگر ارجاع برای شیء عینی و انتزاعی متفاوت باشد، نمی‌توان معنای واحدی از وجود داشتن داشت و امکان توضیح منسجم این تعدد معنا بسیار قابل تردید می‌شود [Wright, 1983: 81-83]. این بخشی از سخن رایت است که در اینجا مخالفتی با آن نخواهیم داشت.

فرگه نمی‌توانسته است دو تعریف از شیء داشته باشد و بر همین مبنا سخن رایت درست به نظر می‌رسد که هر تصمیمی در مورد شیء عینی باید بر شیء انتزاعی تعمیم داده شود. خود دامت نیز بعدتر تأکید می‌کند که غیرممکن است در مورد اعداد، فرگه را به مثابه یک ایدئالیست متعالی ببینیم مگر این که همین نظر را در مورد جهان خارجی هم تعمیم دهیم [Dummett, 1991a: 124]. فرگه در نامه خود به پئانو ضمن نقد تعریف تساوی او، می‌گوید در تعاریف یک نماد، یا باید این تعاریف امری یکسان را بگویند و یا از همدیگر استنتاج گردند [Frege: 1896: 114]. با این ترتیب به نظر نمی‌رسد خود فرگه مجاز به تعاریف متعدد شیء باشد که نه امری یکسان را بگویند و نه از همدیگر استنتاج شوند. شیء انتزاعی، منطقی^۳ و عینی، باید حاوی مفهوم واحدی از شیء باشند. فلذا با این مقدمات نمی‌توان از رابطه نام-حامل برای شیء عینی گفت ولی در مورد شیء انتزاعی، رابطه نماد و مدلول را مبتنی بر رابطه سمانتیکی دید. مایکل بینی در گزارش پایان‌نامه دکترای فرگه، بیان می‌دارد که در آنجا فرگه نشان می‌دهد که چگونه اشکال تخیلی به شکل هندسی قابل ارایه‌اند. فرگه با آغاز با بحث کانتی دستگاه شهودی در ما، مثالی از نقطه‌ای در بی‌نهایت می‌زند که هیچ شهودی از آن نداریم ولی با صفحات کمکی و مفاهیم سنتی هندسه می‌توان به درکی از آن دست یافت. با نگاه فرگه، قدرت ما در استعمال حساب، مرزهای شهود را هم درمی‌نورد [Beaney, 1996: 73-74; Beaney, 2007: 120]. بر همین مبانی است که فرگه به این نتیجه می‌رسد که برخلاف عقیده کانت، نیاز نیست در درک همه اشیاء به شهود متوسل شویم. این چنین است که شیء منطقی معنا و مفهوم می‌یابد با عینیتی بسیار مطمئن‌تر از اشیای عینی مدنظر دامت. با این لحاظ، برخلاف نظر دامت [Dummett, 1991b: 314]، از نظر فرگه این‌گونه نیست که اشیاء و مفاهیم تجربی موقعیت غیرقابل تردید داشته باشند و او به خطا اشیاء و مفاهیم ریاضی را هم شبیه آنها لحاظ کرده باشد و نیازمند توجیه دیده باشد، بلکه برعکس، آنچنان که فرگه می‌گوید «برای چیزی خارج از منطق، منطق صرفاً آنچه در مقدمات رخ می‌دهد را می‌داند، ولی برای چیزی خاص خودش (نظیر شیء منطقی) همه چیز را می‌داند» [Currie, 1982: 80] و «چیزی عینی‌تر از قواعد حساب نیست» [Frege, 1884: 115]. فرگه در عین حال مانند بسیاری از عقل‌گرایان پیش از خود، ادراک حسی را منبعی غیرقابل اتکا و کم‌ارج برای دانش می‌شمارد و تأکید می‌کند که بدون قواعد منطقی، ادراک حسی راه به جایی نخواهد برد [Frege, 1924: 268]. شیء منطقی، از نظر فرگه شیء مطمئن‌تر از شیء جهان خارجی نظیر ماه و خورشید است و ماهیت شیء آن نیز مشابه شیء هر شیء دیگر است. بر همین مبناست که فرگه خود را کاشف اشیای منطقی «صادق» و «کاذب» می‌بیند [Beaney, 1996: 41]. همان‌گونه که یک دانشمند تجربی شیءای تجربی را کشف می‌کند.

با توجه به پروژه اصلی فرگه که در راستای مباحث ریاضی است و منطق‌گرایی او که بنا بر آن، حساب مبتنی بر منطق است، نظریه معنای او در این راستا به شناخت کامل اشیای منطقی منجر می‌شود. بنابراین آنچه در ادبیات فرگه، برای مثال در «قواعد پایه حساب» در مورد ارجحیت مدلول و قلمرو آن بیان می‌شود باید معطوف به این موضوع در نظر گرفته شود که در مورد اشیای منطقی سخن رانده می‌شود که دسترسی به آنها بدون شبهه است. پس از آنکه پارادوکس راسل کشف می‌شود و فرگه در حوالی سال ۱۹۰۶ به‌طور کامل از پروژه منطق‌گرایی خود ناامید می‌گردد، این حادثه اثر خود را بر دید فرگه در مورد شیء نیز می‌گذارد. از نظر فرگه، از این پس،

اگرچه وجود مدلول به دلیل تاکید او بر علم و کارایی علم دست‌خوش تردید نمی‌گردد، حصول مدلول و رابطه سنس و مدلول دچار مشکل می‌شود. در این زمان از نظر فرگه گویا دیگر شیء منطقی نداریم [Gabriel, 2004: 8] و بنابراین اگرچه پس از تلاش‌هایی برای تعریف عدد با مفهوم مرتبه دوم [Textor, 2011: 253]، دوباره به شیءیت عدد بازمی‌گردد، این بار دیگر، عدد، شیء منطقی به حساب نمی‌آید. فلذا عجیب نیست که به دلیل تزلزل جایگاه مدلول منطقی و ریاضی، دیگر فرگه چندان سخن از مدلول به میان نیاورد. دامت ضمن بحث بر مقالات متاخر فرگه مانند دست‌نوشته‌های «منطق»، این نکته را مورد توجه قرار می‌دهد که در آنها همه مباحث از زاویه سنس است و جز اشاره کلی به «چیزهای جهان خارج»، از تمایز سنس و مدلول و هرگونه هویت قلمرو ارجاع نظیر اشیا، مفاهیم، روابط، توابع و ارزش‌ها سخن نمی‌رود. هر چند دامت دلیل این امر را صرفاً استراتژیک می‌داند [Dummett, 1973: 660-661]، ولی به نظر می‌رسد دلیل این امر، آن چیزی است که در بالا بحث شد و حلقه واسط سنس و مدلول از نظر فرگه- در بهترین حالت- مجدداً نیاز به بازتعریف می‌یابد. با همین مبنا و معطوف به تزلزل جایگاه مطمین اشیا منطقی و ریاضی، مواجهه رودرروی فرگه با ایدئالیسم در مقاله «اندیشه» معنای جدیدی می‌گیرد. گویی با تزلزل نحوه مطمین حصول مدلول از طریق سنس، نیاز است دوباره ثابت کنیم که محق نیستیم به دامن ایدئالیسم فروغلطیم. نهایتاً با نقل بیان دامت در لزوم یکسان‌دیدن اشیا انتزاعی و عینی در فرگه، باید گفت هرچند از لحاظ هستی‌شناختی تفاوتی میان شیءیت انتزاعی و عینی از نظر فرگه نیست، از لحاظ معرفت‌شناسانه بر خلاف آنچه انتساب نگاه رئالیستی مطلق به فرگه در پی دارد، جایگاه اشیا منطقی و ریاضی و انتزاعی نزد فرگه مطمین‌تر از اشیا عینی است. بنابراین، نه تنها رایت در استنباط یکسانی شیء انتزاعی و عینی برای فرگه محق است، می‌تواند تاکید کند که اتفاقاً استنباط شیء انتزاعی برای فرگه مبتنی بر گام‌های به لحاظ معرفت‌شناسانه مطمین‌تری است از استنباط شیء عینی. این نکته‌ای بنیادی برای فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای است و مشخص می‌سازد که حداقل برای فرگه، اساساً پرسش معرفت‌شناسانه بناسراف طرح نخواهد شد.^{xxi} حساب جایگاهی محکم تر از جهان عینی خارج دارد به دلیل این که حاصل منطق است و تمام گام‌هایش با اطمینان برداشته می‌شود.

تز تقدم نحوی رایت

رایت در تقابلی ضمنی با تز ب نکات چهارگانه فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای نظریه می‌پردازد. در کمتر مفسری از مفسران فرگه به اندازه رایت، تقدم مقوله‌های نحوی بر مقوله‌های متافیزیکی، ذکر و مورد استفاده قرار گرفته است. رایت تمایز شیء و مفهوم فرگه را با توجه به رفتار نحوی متفاوت آنها می‌بیند. بر همین مبنا مفهوم به کلمه مفهومی وابسته است و شیء به اسم خاص [Wright, 1983: 15, 24, 53] و در کل مقوله نحوی نسبت به وضعیت هستی‌شناختی تقدم دارد [Wright, 1983: 19, 25]. او بیان فرگه که «اشیا آن چیزی هستند که ترم‌های مفرد قایم‌مقام آنهایند» را نیازمند تفسیر مفهوم شیء می‌بیند [Wright, 1983: 7]. در واقع پایه افلاطون‌گرایی فرگه این است که اشیا آن چیزی محسوب می‌شوند که ترم‌های مفرد، به معنی شهودی معمول، به آنها ارجاع می‌دهند و نه این که ترم‌های مفرد عباراتی محسوب شوند که به اشیا ارجاع می‌دهند. فلذا «ذات این ادعا که اعداد، اشیا فرگه‌ای هستند، این است که شباهت ذاتی میان رفتار عبارات عددی و ترم‌های مفرد پارادایمی موجود است» [Wright, 1983: 12-13]. در افلاطون‌گرایی فرگه‌ای «اگر مفهوم نوعی عدد طبیعی را داریم و معیار معمول تعیین می‌کند که این مفهوم نمونه دارد، آنگاه چنین اشیا وجود دارند» [Wright, 1983: 129].

کلیت رویکرد رایت مبتنی بر این است که از نظر فرگه شیء و مفهوم آن چیزهایی هستند که مدلول اسم خاص و کلمه مفهومی واقع می‌شوند و نه بالعکس. گویا علت اتخاذ این رویکرد در رایت، این است که گمان می‌کند

اساساً سخن از سنس در مباحث مربوط به پیش از ۱۸۹۱ نارواست و ما با دوگانه زبان و مدلول مواجهیم و اگر به درستی نمی‌توان تقدم مدلول را از نظر فرگه قایل شد، ناچاریم به تقدم نحو برسیم. فرض رایت درست به نظر نمی‌رسد. هرچند فرگه مفهوم سنس را در ۱۸۸۴ به کار نمی‌گیرد، اما محتوای قابل حکم او در این زمان، به بیان خود او، مجموع سنس و مدلول بعدتر است و نه صرف مدلول [Frege, 1891: 63]. بنابراین رایت باید جایی برای این احتمال می‌گشود که فرگه به تقدم سنس و اندیشه در مقابل هم مدلول و هم زبان معتقد بود. در واقع، مادامی که این تقدم را که در تز سمانومالیسم بینی تجلی یافته است، مدنظر قرار دهیم، سنس‌ها و اندیشه‌ها به واسطه زبان، مدلول را ارایه می‌دهند و نه این که زبان، مدلول را ارایه دهد. در نظر نگرفتن احتمال نقش‌آفرینی جنبه سنس محتوای مفهومی در «بنیادگذاری حساب» منجر به این می‌گردد که نظریه معنای فرگه در ۱۸۹۱ یک پرش انقلابی به نظر رسد نه روالی تدریجی مبتنی بر تفکیک محتوای مفهومی به سنس و مدلول. بنابراین، تفسیر رایت از تقدم نحوی در نظریه فرگه، نیازمند تبصره‌های جدی به‌ویژه در چیستی زبان مدنظر فرگه است. این منطبق است با ایراد دامت بر رایت. او با ذکر این که رایت بر مبنای اصل متن برای مدلول، قایل به پیشینی نحو بر مقولات هستی‌شناختی گشته است، می‌گوید اگر به نمادگرایی منطقی فرگه ارجاع دهیم بیان رایت درست است، ولی اطلاق نحو به زبان طبیعی در این بحث مساله‌دار است. نباید از یاد برد نحو مدنظر فرگه معطوف به زبان طبیعی صرف نیست [Dummett, 1991b: 184-185].^{xxii}

فاصله نوفرگه‌ای‌ها از فراهستی‌شناسی‌های ساده‌نگر

تاکیدی که رایت بر تقدم نحوی می‌کند، آستن تلقی ساده‌نگرانه از فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای است. این تفسیر ساده‌نگر از فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای، آن را مشابه فراهستی‌شناسی توماسونی می‌سازد و عملاً موجب حذف تفاوت میان هستی‌شناسی نوفرگه‌ای و هستی‌شناسی توماسونی، به‌ویژه به لحاظ روش می‌گردد.^{xxiii} در همین راستاست که توماسون معتقد است استدالات بی‌مایه مثل نوفرگه‌ای‌ها ما را از جمله غیر قابل بحثی چون «چیزهایی می‌زوار ترتیب یافته‌اند» به جمله وجودی «میز وجود دارد» و تعهد به وجود اشیای معمولی می‌رساند [Thomasson, 2015: 19].^{xxiv} پادزهر چنین تفسیری از نوفرگه‌ای‌ها، تز ۳ فراهستی‌شناسی فرگه‌ای است. نکته این است که آیا فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای هیل و رایت، مبتنی بر خوانش آنها از فرگه، تز ۳ نکات چهارگانه را رد می‌کند؟ به نظر می‌رسد که چنین امری رخ نمی‌دهد و تعهد ضمنی به این تز در فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای موجود است. این تلقی، هم‌راستاست با پاسخ به رویکردهایی که فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای را هم عنوان فراهستی‌شناسی‌های ساده‌نگر یا ضد‌رئالیستی مثل ماکسیمالیسم یا تنوع سور می‌بینند و معتقدند نوفرگه‌ای‌ها «از کلاه امر زبانی، خرگوش هستی‌شناختی بیرون می‌کشند» [Berto & Plebani, 2015: 66].

هیل و رایت می‌گویند دو نمونه پیشنهاد برای معنادارکردن فراهستی‌شناسی انتزاع‌گرا^{xxv} عبارتند از تنوع سور و ماکسیمالیسم. اما این دو منظر، تفسیر صحیحی از انتزاع‌گرایی نمی‌دهند و انتزاع‌گرایی به آنها تعهد و وابستگی ندارد [Wright & Hale, 2009: 181]. آنها با رد دعوای ساید و اکلوند، می‌گویند برخلاف نظر اکلوند، نوفرگه‌ای‌ها تعهدی به تز تقدم قوی به قول فیلد ندارند که بر مبنای آن، «آنچه مطابق یک معیار معمولی صادق است واقعاً صادق است». «تنها تقدمی که آنها معتقدند تقدم صدق و شکل منطقی بر ارجاع عبارات زیرجمله‌ای است.»^{xxvi} مساله این است که مشکل می‌توان دید که چنین تز تقدم عامی چگونه ماکسیمالیسم را لازم می‌آورد، چرا که صدق واقعی و نه صرفاً ممکن مجموعه عبارات مورد نیاز است» [Wright & Hale, 2009: 184-185].

هیل و رایت تمایزی بین نظریه‌پردازهای تنک (sparse) و وافر (abundant) در بحث ارجاع محمول‌ها طرح می‌کنند [Wright & Hale, 2009: 197-198]:

«در نظریه‌های تنک، تصدیق می‌شود که شکافی هست بین این که یک محمول، شرایط ارضای قابل فهمی داشته باشد و این که با یک ویژگی جهانی واقعی منطبق باشد. در مقابل، در نظریه‌پردازان وافر، شرایط ارضای قابل فهم محمول به شکل بی‌مایه، از قبل، کافی است برای اطمینان از وجود یک ویژگی مرتبط... بنابراین، برای دومی‌ها برخلاف اولی‌ها، معنای محمول، کمابیش برای ارجاع آن کافی است.»

نسبت متافیزیک انتزاع‌گرا یا نوفرگه‌ای اشیای انتزاعی (یا مینیمالیسم) با مدل تثبیت ارجاع هم‌ارز نسبت مفهوم وافر ویژگی‌ها با مفهوم تنک است. همین که کسی توجیهی برای صادق لحاظ کردن جملات اتمی معینی داشته باشد که از آن، ترمی همچون ترمی مفرد کار می‌کند، کفایت دارد برای توجیه این که این ترم مفرد، ارجاع شی‌ای (objectual) دارد. برخلاف ماینونگ‌گرایی در نوفرگه‌گرایی صرف معنا برای ارجاع کفایت ندارد، بلکه صدق متون حاوی ترم نیز نیاز است. نکته بحث برانگیز این است که چه چیزی این متون را صادق می‌کند. دیدگاه وافر و مینیمالیسم در این امر مشابه‌اند که این شرایط صدق نباید چنان درک شود که گویی برای صادق شدن، نیاز است که ترم مزبور با محدوده‌ای دیگر از اشیای هماهنگ و مطابق باشد. با پیوند دیدگاه وافر و ارسطوگرایی، توجیه ارجاع محمول نه با صرف معنا بلکه با این الزام اضافی است که محمول، محمول چیزی باشد و برخی عبارات اتمی حاوی محمول صادق باشند. این دیدگاه عیناً دیدگاه انتزاع‌گرا در شیء و ارجاع است. به این ترتیب، انتزاع‌گرا یا نوفرگه‌ای برخلاف متافیزیسین مخالف، حضور موفق ترم مفرد در متون تأیید شده را ابزار اطمینان از ارجاع به اشیای واقعی در جهان می‌داند [Wright & Hale, 2009: 207-209].

به این ترتیب و در پرتو آن چه درباره فرگه گفته شد، معنادار می‌شود که چرا هیل و رایت می‌کوشند فاصله خود را با رویکردهای ساده‌نگر به فرا هستی‌شناسی حفظ کنند. اصل انتزاعی که هیل و رایت بر آن تکیه می‌کنند و به وسیله آن، ارجاع اشیای انتزاعی را تضمین می‌کنند، مبتنی بر هم ارزی‌هایی است که یک سمت آن شرایط صدقی دارد که «ما می‌دانیم و می‌دانیم که چگونه می‌دانیم» [Wright & Hale, 2009: 179]. فلذا هر هم ارزی را شامل نخواهد شد. بنابراین همچنان که هیل و رایت می‌گویند مساله برخلاف فرا هستی‌شناسی‌های مبتنی بر زبان طبیعی، تکیه بر معیار زبان معمولی برای تعیین ارزش صدق عبارات نیست. نقش استدلالی اصول انتزاع مدنظر هیل و رایت نباید مشابه استنتاج‌های فرا هستی‌شناسی‌های ساده‌نگر دیده شود که با تقریب خوبی، همه چیز را به لحاظ هستی‌شناختی، موجود می‌کنند. برای نوفرگه‌ای‌ها تثبیت معنی، شرط لازم و کافی ارجاعی بودن ترم نیست. یک راه مناسب برای این که صدق متون مربوطه به‌علاوه معنا، ارجاعی بودن ترم را حاصل کند و بنابراین، یک راه مناسب برای معنادار کردن نوفرگه‌ای‌ها، این است که بگوییم زبانی که فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای برای استدلال‌های خود به کار می‌گیرد، هسته منطقی زبان طبیعی و نه زبان طبیعی است. غفلت از این معنا، موجب می‌گردد که فرا هستی‌شناسی‌های ساده‌نگر، فاصله‌ای میان خود و فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای تشخیص ندهند. فاصله‌ای که هیل و رایت به درستی بر آن تأکید می‌کنند.

هدف فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای در پرتو فرا هستی‌شناسی فرگه‌ای

یک مساله مهم این است که آیا فرگه می‌توانست با آنچه به شکل معمول رویکرد هستی‌شناختی نوفرگه‌ای‌ها لحاظ می‌شود که شامل استنباط وجود اشیای انتزاعی نظیر عدد از معادلات هم‌ارزی نوفرگه‌ای مثل اصل هیوم است، هم‌دل باشد؟ همچنان که پیشتر گفتیم، تلقی تحقیق حاضر این است که فرگه وجود اعداد را نه از اصل

هیوم و روش نوفرگه‌ای که از اعمال گسترده اصل متن نتیجه می‌گیرد. برای فرگه، حرکت از متن نظریه کارآمد در علم به اندیشه‌های صادق در نظریه و از اندیشه‌ها به مولفه‌های اندیشه‌ها یعنی سنس‌ها و از مثلاً سنس ترم مفرد به شیء مربوطه، حتی اگر شرط لازم تعهد هستی‌شناختی نباشد، شرط کافی برای چنین تعهدی هست. بنابراین، قابل پرسش است که روش او در «بنیادگذاری حساب» که مورد استقبال نوفرگه‌ای‌ها قرار گرفته است، اگر برای فرگه فاقد کارکرد هستی‌شناختی است، واجد چه کارکردی است.

فرگه تأکید می‌کند که هدف اصل و قضیه نمی‌تواند تثبیت ارجاع یک نماد یا واژه واقع در آن باشد، بلکه ارجاع باید پیشتر تثبیت شده باشد [Frege, 1899b: 36]. این کار در اصول مورد علاقه نوفرگه‌ای‌ها صورت نمی‌پذیرد. به شکل مشخص، فرگه در هر دو کتاب «بنیادگذاری حساب» و «قواعد پایه حساب»، تقریباً اصلاً به بحث وجود اعداد نمی‌پردازد. فرگه تأکید می‌کند که هدف او در کتاب «بنیادگذاری حساب» معقول ساختن منطق-گرایی بود و این که حساب نیازی به تجربه یا شهود ندارد. هدف او در «قواعد پایه حساب» نیز، اخذ ساده‌ترین قواعد اعداد با وسایل منطقی صرف است [Frege, 1893: 29].^{xxvi} به این ترتیب، رویکرد فرگه به جای آن که در راستای اخذ نتایج هستی‌شناختی باشد، نتایج معرفت‌شناسانه و متافیزیکی دارد. در واقع، بخشی از پروژه فرگه که می‌کوشد ثابت کند حساب نیازمند تجربه یا شهود نیست، کارکرد معرفت‌شناسانه دارد و بخش دیگری که منطق‌گرایی را تحکیم می‌بخشد، با لحاظ جایگاه عدد به مثابه شی‌ای منطقی، مقوله متافیزیکی عدد را مشخص می‌کند. شاید رویکرد نوفرگه‌ای‌ها را بتوان مخاطب بیان فرگه دانست که تعاریف چیزی را خلق نمی‌کنند، بلکه صرفاً نگارش‌های خلاصه شده هستند و کاربرد تسهیلی دارند [Frege, 1893: 2]. ریاضیدان مثل جغرافیدان چیزی را با تعریف خلق نمی‌کند و تعریف قدرت جادویی وجود بخشیدن ندارد [Frege, 1893: 11]. تعریف فاقد ارزش معرفتی است و دانش ما را بسط نمی‌دهد [Frege, 1903b: 24]. به بیان کلوک، در نظر فرگه تعریف، نه صادق و نه کاذب که یا قابل قبول است یا غیرقابل قبول. تعریف در واقع ارزش پراگماتیکی دارد [Kluge, 1971: xxiii].^{xxvii} اگر اصول انتزاع را به معنایی تعاریف ضمنی اشیای انتزاعی مدنظر نوفرگه‌ای‌ها بدانیم، به نظر می‌رسد فرگه مستقیماً استنباط هستی‌شناختی از این اصول را زیر سوال می‌برد. در واقع، با روش‌شناسی فرگه‌ای پیشنهادی مقاله حاضر، اساساً مساله هستی‌شناسی برای فرگه، مساله‌ای است که در جای دیگری طرح و حل می‌شود و نه محل نزاع نوفرگه‌ای‌ها. عدد وجود دارد چون اندیشه‌های صادق یا حقایق شامل ترم مفرد عددی وجود دارند. این اندیشه‌ها وجود دارند چون نظریه حساب صادق است و نظریه حساب صادق است، نه فقط چون سازگار است بلکه به این دلیل که واجد کاربرد است.

از دید فرگه حل مساله متافیزیکی و معرفتی اعداد و با تعمیم امر، اشیای انتزاعی، موضوعی است که روش-شناسی نوفرگه‌ای می‌تواند به آن منجر شود. این روش‌شناسی کمک می‌کند که جایگاه شیء انتزاعی را در مقولات ممکن یا موجود، مشخص کنیم. برای مثال، مادامی که اثبات کنیم حساب ناشی از منطق صرف است، جایگاه عدد به مثابه شی‌ای منطقی را تثبیت کرده‌ایم. این موضوعی در حیطه ماهیت عدد است و نه وجود عدد. نیز چنین پروسه‌ای، کمک می‌کند که نحوه دانش ما به عدد و وجود آن، توجیه گردد. فرگه شرم‌آور می‌داند که ماهیت عدد در علم مشخص نیست [Frege, 1899a: 249] و عددی مثل یک، هنوز تعریف دقیقی ندارد [Frege, 1884: xiv]. به دلیل فقدان تعریف دقیق، محتوای مشترکی شکل نمی‌گیرد [Frege, 1884: xi]. با تحقیق «بنیادگذاری حساب» است که فرگه مکان عدد را در اشیا مشخص می‌کند. حال فرگه می‌تواند بگوید عدد نه حاصل انتزاع از اشیاست، نه ویژگی اشیاست، نه فیزیکی است و نه ذهنی و نیز محصول انضمام چیزی به چیزی دیگر نیست [Frege, 1884: 58]. به کمک اصل متن، فرگه می‌تواند از دیدگاه فیزیکی دیدن عدد اجتناب کند، بدون این که دیدگاه روانشناسی حساب را اتخاذ کند [Frege, 1884: 116].

به لحاظ معرفت‌شناسی نیز چنین کارکردی می‌یابیم. فرگه در «قواعد پایه حساب» می‌گوید در نظریه او چون هیچ فاصله‌ای در زنجیره استدلال‌ها نیست، هر اصل و فرض روشن می‌شود و پایه‌ای برای حکم طبیعت معرفت‌شناسانه قانون اثبات‌شونده می‌یابیم [Frege, 1893: 3]. فلذا صرفاً پس از جدا کردن اصولست که «پرسش وضعیت معرفت‌شناسانه حساب، قابل پیگیری است» [Heck, 2012: 272]. به بیان هک صدق منطق واجد نقش معرفت‌شناسانه حیاتی برای پروژه فرگه است [Heck, 2012: 35]. با این لحاظ، پروژه منطق‌گرایی، پروژه گام برداشتن در حیطه مطمین معرفتی است و بنابراین، پروژه‌ای معرفت‌شناسانه است. «از دید فرگه پرسش‌های معرفت‌شناسانه درباره منبع دانش ریاضی، حداقل تا حدی مشخصه ریاضی دارند، چون پرسش اصول پایه ریاضی، فی‌نفسه، مشخصه ریاضی دارد» [Heck, 2012: 30].^{xxx}

نوفرگه‌ای‌ها نیز از پروژه معرفت‌شناسی فرگه بیگانه نیستند. با این حال، آنها افلاطون‌گرایی فرگه را نیز ذیل پروژه «بنیادگذاری حساب» او می‌بینند. به بیان رایت، افلاطون‌گرایی و منطق‌گرایی در این کتاب، پاسخی است به پرسش طبیعت این اشیا و نحوه معرفت‌شناسی ما به آنها [Wright, 1983: xiii]. البته منطق‌گرایی فرگه نه از رئالیسم او پشتیبانی می‌کند و نه با رئالیسم او پشتیبانی می‌شود [Wright, 1983: xxi].^{xxx} با این حال، برای فرگه افلاطون‌گرا، نحوه معرفت‌شناسی مفاهیم حساب، چالشی تلقی می‌شد به دلیل محدودیت‌های حسی انسانی. یک واکنش گودلی پذیرش امکان ارایه تجربی (به معنی وسیع تر تجربه) اشپای ریاضی است با دستگاه شناخت مرتبط در وجود ما [Wright, 1983: 6]. فرگه چنین مسیری را نمی‌گزیند. رایت در تفسیرش از فرگه، در تمایز ترم عینی و انتزاعی می‌گوید اگر ترمی عینی باشد قدرت شناسایی می‌تواند دانستن مرجع ترم بودن در مواجهه با شیء مناسب باشد، ولی در مورد ترم انتزاعی این قدرت صرفاً توان مدیریت جملات حاوی ترم است [Wright, 1983: 78]. بدون تعیین شرایط صدق عبارات حاوی ترم‌های انتزاعی واضح نیست چگونه می‌توانیم قادر به علم به صدق یا کذب عبارات حاوی آنها باشیم. رایت راه حل مساله معرفت‌شناسی به اشپای انتزاعی را لحاظ مسیر گودلی رابطه علی نمی‌داند [Wright, 1983: 87]. از دید او تاکید به جای قابلیت ترجمه انتزاعی و عینی به هم (مثل خط و راستا)، باید بر بی‌مشکل بودن معرفت‌شناسی عبارات راجع به خط باشد [Wright, 1983: 89].

دغدغه بناسراف به نقل هیل و رایت این است که «هویاتی که در تحلیل سمانتیکی عبارات نظریات ریاضی کلاسیک، به معنی دقیق کلمه فراخوانده می‌شوند، مثل اعداد و مجموعه‌ها، ظاهراً مشارکتی در جریان علی ندارند». حال چگونه می‌توان توضیح رضایت‌بخشی داد که به شکل توامان هم به تحلیل سمانتیکی مزبور وفادار باشد و هم مفهوم طبیعی محسوس از این هویات بدهد که با ظرفیت‌های اکتسابی دانش ما قابل کسب باشد. انتزاع‌گرایی با روح فرگه‌ای یا نوفرگه‌گرایی به این مشکل با نوعی گردش زبانی یا به عبارت بهتر، گزاره‌ای پاسخ می‌دهد که بخشی است از محتوای اصل متن فرگه با تفسیر هیل و رایت. «این گردش مبتنی بر این است که مستقیماً باید درگیر این پرسش شد که چگونه اندیشه گزاره‌ای درباره اشپای ریاضی ممکن است و چگونه این موضوع می‌تواند توسط ما دانسته شود و پاسخ به آن با توجیه این امر است که چگونه معنا به عبارات معمول دال بر این اشپا داده می‌شود و چگونه ارضای شرایط صدق آنها برای قوای شناختی انسان قابل حصول می‌شود... اصل انتزاع، ابزار کلیدی پروژه معرفت‌شناسانه فوق است. اصل انتزاع، به شکل استاندارد به این صورت فرموله می‌شود:

$$(\forall a)(\forall b)(\Sigma(a)=\Sigma(b)\leftrightarrow E(a,b))$$

در اصل فوق، a و b متغیرهای یک نوع مفروض‌اند، « Σ » یک عملگر ترم‌ساز است که دلالت بر تابعی دارد از آیتم‌های نوعی مفروض به اشیای در حیطه متغیرهای مرتبه اول، و E رابطه هم‌ارزی بر آیتم‌های نوع مفروض است. آنچه از نگاه انتزاع‌گرایی حیاتی است منظری معرفت‌شناسانه است که این اصول را تعریف ضمنی قیدی (stipulative) عملگر و نوع جدید ترم تشکیل شده به وسیله آن می‌بیند. جهت این امر فرض شده است که رابطه هم‌ارزی E در حال حاضر فهم شده است و نوع هویتی که دامنه‌اش را تشکیل می‌دهند آشنایند. یک سمت اصل انتزاع $(E(a,b))$ ، شرایط صدقی دارد که درک می‌شود و در طیف وسیعی از موارد می‌تواند دانسته شود که ارضا می‌شود یا نه... فلذا اصل انتزاع، شرایط صدق اینهمانی‌های Σ به مثابه منطبق با انواع عباراتی که می‌دانیم و می‌دانیم چگونه می‌دانیم را توضیح می‌دهد. ما می‌توانیم حالا از این قدرت پیشینی بهره ببریم به نحوی که یکسانی و تمایزات میان مراجع ترم‌های Σ را بدانیم. این دانش بدون این که طبیعت انتزاعی اشیا مانعی ایجاد کند، قابل تضمین است. اطمینان می‌شود که طبیعت اشیای مدنظر مانع این امکان دانستن‌ها نمی‌شود» [Wright & Hale, 2009: 178-179]. به نظر رایت در توضیح رویکرد فرگه که از طریق فهم تقدم ما از گزاره‌های بیانگر توازی خطوط، ما مفهوم راستا را حاصل می‌کنیم، تقدم معرفت‌شناسانه با گزاره‌های بیانگر توازی خطوط است، اگرچه تقدم هستی‌شناختی با گزاره‌های درباره راستاهاست [Dummett, 1991b: 194]. به این ترتیب، مشکل بناسراف، بدفهمی او در مساله مطروحه اوست. تنشی در افلاطون‌گرایی هویت ریاضی به مثابه طبیعی ترین تحلیل شرایط صدق عبارات عددی و بهترین توضیح از دانش ما در این بحث، وجود ندارد [Wright, 1983: 96]. هدف فرگه منطق‌گرایی بود به نحوی که دو چیز را حاصل کند: الف- بنای مسیر معرفت‌شناسی رضایت‌بخش برای تشکیل مفهوم نوعی عدد از مفاهیم صرفاً منطقی و ب- امکان مشاهده نتیجه صدق‌های منطقی محض بودن ساختار نامتناهی ممتاز اعداد طبیعی [Wright, 1983: 132]. اینها هدف‌هایی هستند که به نظر نوفرگه‌ای‌ها حاصل شده‌اند.

اگرچه تفسیر مقاله حاضر از فراهستی‌شناسی فرگه‌ای با رویکرد نوفرگه‌ای، این اشتراک را دارد که پروژه «بنیادگذاری حساب» فرگه و اصول انتزاع و متن او، کارکرد معرفت‌شناسانه دارند، اختلاف نظر در این است که این پروژه اولاً فاقد کارکرد هستی‌شناختی است و آنچه توجیه هستی‌شناختی وجود اعداد یا اشیای انتزاعی مشابه را فراهم می‌کند، در جایی دیگر و مبتنی بر نظریه‌های واجد کارکرد و تحلیل اندیشه‌های صادق این نظریه‌هاست. از سوی دیگر کارکرد متافیزیکی مبتنی بر تعیین مقوله هویت انتزاعی که مدنظر فرگه است، چندان از سوی نوفرگه‌ای‌ها تأکید نمی‌گردد. شاید یک مسیر مناسب برای نوفرگه‌ای‌ها بازگشت به فرگه است و پذیرش این که اگرچه روش‌شناسی نوفرگه‌ای می‌تواند کارکرد بسیار حایز اهمیتی در معرفت‌شناسی و متافیزیک اشیای انتزاعی از جمله اعداد داشته باشد، به شرط این که از مسیر هسته منطقی زبان طبیعی پیش رود، استنباط هستی‌شناختی این اشیا، از جمله افلاطون‌گرایی در اعداد، مسیر دیگری دارد و نمی‌توان هم‌زمان آن را بر روش‌شناسی نوفرگه‌ای سوار کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه از فراهستی‌شناسی فرگه‌ای و نوفرگه‌ای گفته شد، می‌توان جمع‌بندی زیر را در قیاس آنها داشت:

الف) فراهستی‌شناسی نوفرگه‌ای با تفسیر رئالیستی از فرگه، امکان پرداختن فراهستی‌شناسی مبتنی بر نظریه معنای فرگه را مفتوح نگاه می‌دارد.

ب) در فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای این تفسیر از فرگه جاری است که اشیا آن چیزی محسوب می‌شوند که اسامی خاص به آنها ارجاع می‌کنند و نه برعکس. چنین نگاهی، بدون تبصره‌های مناسب بر زبان مدنظر فرگه، اسباب خلط این فرا هستی‌شناسی با فرا هستی‌شناسی‌های ساده‌نگر را فراهم می‌کند.

ج) با این حال، فرا هستی‌شناسی نوفرگه‌ای می‌کوشد فاصله خود را از استنتاج صرف از زبان طبیعی حفظ کند و عملاً به هسته منطقی زبان طبیعی متوسل می‌شود و نه زبان طبیعی صرف.

د) پروژه فرگه در «بنیادگذاری حساب» واجد کارکردهای معرفت‌شناسانه و متافیزیکی است و نه کارکرد هستی‌شناختی. هستی‌شناسی اشیای انتزاعی فرگه و به شکل خاص، اعداد، ناشی از روشی کاملاً متمایز است. نوفرگه‌ای‌ها بر کارکرد معرفت‌شناسانه این پروژه به درستی تاکید می‌کنند. اما آنها به جای کارکرد متافیزیکی، بر کارکرد هستی‌شناختی این روش تاکید دارند. پیشنهاد مقاله حاضر این است که نوفرگه‌ای‌ها، با بازنگری جدی در چنین نگاهی، راه مناسبی، مبتنی بر ریشه‌های فرگه‌ای، برای سازگارتر کردن فرا هستی‌شناسی خود بجویند.^{xxxx}

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

مجوزهای اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: محمدهادی سلیمانی (نویسنده اول)، پژوهشگر اصلی (۵۰٪)؛ داود حسینی (نویسنده دوم)، پژوهشگر کمکی (۵۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Beaney M (1996). Frege: Making sense. London: Duckworth.
- Beaney M (1997). The Frege reader. In: Beaney M, editor. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 1-46.
- Beaney M (2007). Frege's use of function-argument analysis and his introduction of truth-values as objects. In: Greimann D, editor. Essays on Frege's conception of truth. Leiden: Brill Publishers. pp. 93-124.
- Bell D (1979). Frege's theory of judgment. Oxford: Oxford University Press.
- Benacerraf P (1973). Mathematical truth. Journal of Philosophy. 70(19):661-679.
- Berto F, Plebani M (2015). Ontology and Metaontology: A contemporary guide. London: Bloomsbury.
- Burge T (2005). Truth, thought, reason: Essays on Frege. New York: Clarendon Press.
- Carl W (1994). Frege's theory of sense and reference: Its origin and scope. Cambridge: Cambridge University Press.
- Carnap R (1950). Empiricism, semantics, and ontology. Revue Internationale de Philosophie. 4(11):20-40.
- Currie G (1982). Frege: An introduction to his philosophy. Tijdschrift Voor Filosofie. 46(2):353-354.
- Dummett M (1973). Frege: Philosophy of Language. London: Duckworth.
- Dummett M (1991a). Frege and Other Philosophers. Oxford: Oxford University Press.
- Dummett M (1991b). Frege: Philosophy of mathematics. London: Duckworth.
- Eklund M (2006). Neo-Fregean ontology. Philosophical Perspectives. 20(1):95-121.
- Eklund M (2009). Carnap and ontological pluralism. In: Chalmers D, Manley D, Wasserman R, editors. Metametaphysics: New essays on the foundations of ontology. Oxford: Clarendon Press. pp. 130-157.
- Forth M (1964). The Basic Laws of Arithmetic (Volume 1). Punjab: UCP. pp. v-vii.
- Frege G (1950). The foundations of arithmetic. Austin JL, translator. New Jersey: Basil Blackwell.
- Frege G (1891). Letter: Frege to Husserl. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. Philosophical and Mathematical Correspondence. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 61-63.
- Frege G (1892). On concept and object. Geach P, Black M, translators. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 42-55.
- Frege G (1893). The basic laws of arithmetic (Volume 1). Furth M, translator. Punjab: UCP.

- Frege G (1895). Letter: Frege to Hilbert. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and mathematical correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 32-34.
- Frege G (1896). Letter: Frege to Peano. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and mathematical correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 112-118.
- Frege G (1897a). Logic. In: Hermes H, Kambartel F, Kaulbach F, editors. *Posthumous writings*. New Jersey: Blackwell. pp. 126-151.
- Frege G (1897b). On Mr. Peano's conceptual notation and my own. In: McGuinness B, editor. *Collected papers on mathematics, logic, and philosophy*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 234-248.
- Frege G (1899a). On Mr. H. Schubert's numbers. In: McGuinness B, editor. *Collected papers on mathematics, logic, and philosophy*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 249-272.
- Frege G (1899b). Letter: Frege to Hilbert. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and Mathematical Correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 34-38a.
- Frege G (1902). Letter: Frege to Huntington. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and Mathematical Correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 57-59.
- Frege G (1903a). The basic laws of arithmetic (Volume 2). Geach P, Black M, translators. *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 137-244.
- Frege G (1903b). On the foundations of geometry. Kluge EHW, translator. *The foundations of geometry and formal theories of arithmetic*. London: Yale University Press. pp. 22-37.
- Frege G (1906a). Introduction to logic. Long P, White RM, translators. *Posthumous writings*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 185-196.
- Frege G (1906b). On shoenfliess: Die logischen paradoxien der mengenlehre. In: Hermes H, Kambartel F, Kaulbach F, editors. *Posthumous writings*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 176-183.
- Frege G (1906c). On the foundations of geometry. Kluge EHW, translator. *The foundations of geometry and formal theories of arithmetic*. London: Yale University Press. pp. 49-112.
- Frege G (1906d). Letters to Husserl. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and mathematical correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 66-69.
- Frege G (1914a). Logic in mathematics. Long P, White RM, translators. *Posthumous writings*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 203-250.
- Frege G (1914b). Logic in mathematics. In: Gabriel G, editor. *Frege's lectures on logic: Carnap's Student Notes 1910-1914*. Pennsylvania: University of Pittsburgh Press. pp. 135-166.
- Frege G (1915). My basic logical insights. In: Beaney M, editor. *The Frege reader*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 322-324.
- Frege G (1919). Letter: Frege to Linke. In: Gabriel G, Hermes H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and Mathematical Correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 95-98.
- Frege G (1923). Compound thoughts. In: McGuinness B, editor. *Collected papers on mathematics, logic and philosophy*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 390-406.
- Frege G (1924). Sources of knowledge of mathematics and mathematical natural sciences. Long P, White RM, translators. *Posthumous writings*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 267-274.
- Gut A (2014). Priority of thought or priority of language. In: Stalmaszczyk P, editor. *Philosophy of language and linguistics*. Berlin: De Gruyter. pp. 71-98.
- Hawley K (2007). Neo-Fregeanism and quantifier variance. *Proceedings of the Aristotelian Society* (Oxford University Press). 81:233-249.
- Heck RG (2012). *Reading Frege's Grundgesetze*. Oxford: Clarendon Press.
- Hilbert D (1899). Letter: Hilbert to Frege. In: Gabriel G, Herme H, Kambartel F, Thiel C, Veraart A, editors. *Philosophical and Mathematical Correspondence*. New Jersey: Basil Blackwell. pp. 38-41.
- Hirsch E (2011). *Quantifier variance and realism*. Oxford: Oxford University Press.
- Hofweber T (2009). Ambitious yet modest metaphysics. In: Chalmers D, Manley D, Wasserman R, editors. *Metametaphysics*. Oxford: Oxford University Press. pp. 260-289.
- Kluge EHW (1971). *In the foundations of geometry and formal theories of arithmetic*. London: Yale University Press.
- MacBride F (2016). Neo-Fregean meta-ontology: Just don't ask too many questions. In: Ebret P, Rossberg M, editors. *Abstractionism: Essays in the philosophy of mathematics*. Oxford: Oxford University Press. pp. 94-112.

- Manley D (2009). Introduction: A guided tour of metametaphysics. In: Chalmers D, Manley D, Wasserman R, editors. *Metametaphysics*. Oxford: Clarendon Press. pp. 1-37.
- McCulloch G (1989). *The game of the name*. Oxford: Clarendon Press.
- McDaniel K (2017). *The fragmentation of being*. Oxford: Oxford University Press.
- Reck EH, Awodey S (2004). Frege's lectures on logic and their influence. In: Gabriel G, editor. *Frege's lectures on logic: Carnap's student notes*. Pennsylvania: University of Pittsburg. pp. 17-44.
- Reck EH (2007). Frege on truth, judgment, and objectivity. In: Greimann D, editor. *Essays on Frege's conception of truth*. Amsterdam: Rodopi. pp. 149-174.
- Schiffer S (1996). Language-created language-independent entities. *Metaphysics*. 24(1):149-167.
- Sider T (2007). Neo-Fregeanism and quantifier variance. *Proceedings of the Aristotelian Society* (Oxford University Press). 81:201-232.
- Sluga H (1980). *Gottlob Frege*. London: Routledge.
- Stalmaszczyk P (2014). The legacy of Frege and the linguistic theory of predication. In: Stalmaszczyk P, editor. *Philosophy of language and linguistics*. Berlin: De Gruyter. pp. 225-254.
- Textor M (2011). *Frege on Sense and Reference*. London: Routledge.
- Thomasson AL (2007). *Ordinary Objects*. Oxford: Oxford University Press.
- Thomasson AL (2015). Fictional discourse and fictionalisms. In: Brock S, Everett A, editors. *Fictional objects*. Oxford: Oxford University Press. pp. 255-174.
- Van Inwagen P (2009). Being, existence, and ontological commitment. In: Chalmers D, Manley D, Wasserman R, editors. *Metametaphysics*. Oxford: Clarendon Press. pp. 472-506.
- Wright C (1983). *Frege's conception of numbers as objects*. Aberdeen: Aberdeen University Press.
- Wright C, Hale B (2001). *The reason's proper study: Essays towards a Neo-Fregean philosophy of mathematics*. Oxford: Clarendon Press.
- Wright C, Hale B (2009). The meta ontology of abstraction. In: Chalmers D, Manley D, Wasserman R, editors. *Metametaphysics*. Oxford: Clarendon Press. pp. 178-212.

پی‌نوشت

۱ در واقع عنوان نوفرگه‌ای به ریاضی‌دانانی اطلاق می‌شود که پروژه منطق‌گرایی فرگه‌ای را بدون برخی مولفه‌های مساله‌ساز از نظیر اصل 0 و یا تکیه بر اصل هیوم، قابل دفاع می‌دانند. بسط این نگاه بر دیگر اشیای انتزاعی از سوئی و مباحث هستی‌شناختی، حیطه‌های وسیع‌تری برای این رویکرد، ایجاد کرده است. با توجه به سر و کار نوفرگه‌ای‌ها با این بسط بر نحوه توجیه وجود اشیای انتزاعی نظیر عدد و راستا، عنوان انتزاع‌گرایی نیز بر تفکر آنها گذاشته شده است.

۲ اگرچه مشهورترین مدافعان نوفرگه‌گرایی، هیل و رایت هستند، اکلوند دامت متقدم، رک و لینیو را نیز از جمله نوفرگه‌ای‌ها برمی‌شمارد [Eklund, 2006: 115]. ریچارد هک نیز در کنار هیل و رایت از این دفاع می‌کند که اصول انتزاع، معنای عبارات تساوی حاوی اشیای انتزاعی را تثبیت می‌کنند و مدافع نوفرگه‌ای واقعیت اشیای انتزاعی است [Heck, 2012: 101]. در این مقاله تمرکز بر نسخه هیل و رایت است.

۳ توماسون از شاخص‌ترین هواداران آسانی پرسش‌های هستی‌شناختی است [McDaniel, 2017: 164]. در فرا هستی‌شناسی توماسون، نقش اساسی را زبان معمولی و درک متعارف ایفا می‌کنند. بر این مبنا، توماسون از وجود اشیای معمولی در مقابل نگاه‌های بدبین به آن دفاع می‌کند. از نظر او اشیای معمولی نه غیرقابل تعلیق که تقریباً اجتناب‌ناپذیرند [Thomasson, 2007: 152].

۴ کارنپ فاصله رادیکالی میان «آیا اعداد فرد وجود دارند؟» و «آیا در حساب پتانو اعداد فرد وجود دارند؟» لحاظ می‌کند. او اولی‌ها را سوال خارجی و دومی‌ها را سوال داخلی می‌داند. برای او چارچوب، تعیین‌کننده داخلی یا خارجی‌بودن است. اگر کسی از نوع جدیدی از هویت سخن بگوید، باید سیستمی از روش‌های جدید سخن گفتن با قواعد جدید معرفی کند. این را کارنپ، ساخت «چارچوب زبانی» برای هویت جدید مدنظر می‌خواند. به بیان کارنپ چارچوب است که فراهم‌کننده قواعد برای تشکیل عبارات و آزمون، پذیرش یا رد آنها است. فلذا پرسش‌هایی چون «آیا چیزهای نوع F هستند» در چارچوبی معنادار است که به F معنا می‌دهد و در این چارچوب، به‌مثابه پرسش‌های حقیقی، پاسخ تحلیلی یا تجربی دارد. ممکن است ملاحظات عملی، زبانی که شامل F است را ترجیح دهد، اما این ترجیح ارتباطی به بحث‌های متافیزیکی سنتی ندارد [Carnap, 1950].

۵ ماکسیمالیسم یک نگاه در فرا هستی‌شناسی است که رویکردی حداکثری به پذیرش وجود هر چیزی دارد که در زبانی، موجود پنداشته می‌شود. خود اکلوند برای تبیین نگاه کارنپی با تفسیر خاص خود، یک مسیر را لحاظ بی‌قاعدگی وجودی حداکثری یا ماکسیمالیسم می‌داند که هر جایی که یکی از طرفین مباحث هستی‌شناختی می‌گوید در زبانی «Kها وجود دارد» صادق است، ماکسیمالیست می‌پذیرد «Kها وجود دارند». اکلوند می‌گوید او ماکسیمالیسم را طرح کرده است نه از آن رو که معتقد است دیدگاه بهتری است بلکه صرفاً برای تأکید بر این که هستی‌شناسی ساده‌نگر که پرسش‌های وجودی را نیازمند تحقیق جدی متافیزیکی نمی‌داند، «نیاز نیست با چیزی چون پلورالیسم هستی‌شناختی امثال کارنپ مقید شود» [Eklund, 2009: 153-154]. به این ترتیب، با لحاظ ماکسیمالیسم اکلوند، زبان جامع‌گرا نسبت به تفاسیر سور وجودی بر نوع هویت F، برگزیده می‌شود و نه زبانی که آنها در دامنه سور وجودی نباشند [Berto & Plebani, 2015: 75]. برای پلورالیسم هستی‌شناختی کارنپ رجوع شود به پاورقی قبل.

۶ کاترین هاوولی نیز ماکسیمالیسم را فرا هستی‌شناسی صحیح نوفرگه‌ای‌ها می‌داند [Hawley, 2007: 233].

۷ مقصود اکلوند این است که نوفرگه‌ای‌ها در مواجهه با پرسشی چون «آیا اعداد هستند؟» پاسخ مثبت را با بررسی فهرست چیزهایی که در ساختار جهان مستقل از زبان موجود است حاصل نمی‌کنند، بلکه وقوع یا عدم وقوع ترم در جملات صادق را مدنظر قرار می‌دهند.

« طبق سکوت‌گرایی هستی‌شناختی، «ما مستعد پذیرش منظری خارج از زبان نیستیم که از آن بتوانیم زبان را در مقابل واقعیت به کار گیریم» [MacBride, 2016: 4].

« تنوع سور این ایده است که پیش از یک معنا برای سور وجودی وجود دارد و زبان‌های ممکن موجود است با معانی متفاوت برای عبارات سورور [Manley, 2009: 18]. فلذا سورها می‌توانند معانی جایگزین و به یکسان مشروعی داشته باشند [Wright & Hale, 2009: 181]. به بیان هرش، این دکتربین، صرفاً فرعی این حکم آرمسون است که «اگر دو جمله هم‌ارز باشند ... چنین نیست که یکی از دیگری به واقعیت نزدیک‌تر باشد ... بی فایده است که بپرسیم کدام به لحاظ منطقی یا متافیزیکی روش درست بیان آن است». از دید ساید، اولاً جهان حاوی یک ساختار تسویر طبیعی است و ثانیاً بهترین زبان هستی‌شناختی منحصربه‌فرد هست. هرش تنوع سور را در تقابل با ادعای دوم و نه اول تعریف می‌کند [Hirsch, 2011: xi-xiii].

* جدی‌نگری یک فراهستی‌شناسی به این معناست که فراهستی‌شناسی مزبور، فارغ از هر پاسخی که به یک پرسش وجودی نظیر «آیا اعداد وجود دارند؟» می‌دهد، این پرسش را با صرف تحلیل زبان معمولی یا ماکسیمال یا صرف درک متعارف پاسخ نمی‌دهد و به این ترتیب، این پرسش را بی مایه تلقی نمی‌کند. بنابراین، در رویکردهای جدی‌نگر، به نحوی از انحاء، صریح یا ضمنی، کاملاً یا جزئاً، پاسخ این پرسش منوط به تحقیق جدی متافیزیکی در ساختار جهان است.

« دامت از ثابت قدم ترین مدافعان رابطه نام-حامل به‌مثابه پارادایم حاکم بر رابطه ارجاع است. از نظر او به خاطر این رابطه است که ما موفق به سخن از جهان واقعی می‌شویم [Dummett, 1973: 198, 401, 404-405; Dummett, 1991a: 84-85] و این رابطه «تعبیری از رئالیسم فرگه است» [Dummett, 1973: 408]. در مقابل، تاگنهاوت مرجع نام را در نظریه فرگه، صرف ظرفیت ارزش ترم می‌داند که معنای فرازبانی ندارد [Dummett, 1973: 199-200]. کارل بر تاکید نیل و دامت بر رابطه نام-حامل نقد وارد می‌کند و هر تفسیر نظریه ارجاع فرگه که نقش برجسته را به رابطه نام-حامل بدهد، بر خطا می‌داند [Carl, 1994: 161]. به نظر کارل ادعای دامت ناسازگار است با دیدگاه‌های منتقدانه فرگه به تجربه‌گرایی و نیز تقسیم عینی به واقعی و غیرواقعی. فرگه نمی‌گوید ما موفق به سخن از اشیای حقیقی می‌شویم بلکه ادعای او این است که ما قصد سخن از مراجع نام‌هایمان را داریم که در تعلق به جهان واقع خنثی عمل می‌کنند [Carl, 1994: 170-171]. این قصد سخن درباره ارجاع کلمات که فارغ از قضاوت درباره توفیق در انجام این قصد است، برخلاف تصور رئالیستی از نظریه ارجاع فرگه است [Carl, 1994: 133]. اسلوگا نیز با نقد نظریه نام-حامل دامت در قبال رابطه ارجاع فرگه [Sluga, 1980: 158-160]، معتقد است فرگه مساله مادی و هستی‌شناختی شیئیت را به بحث سمانتیکی فرمال تبدیل کرده است. در واقع هر چیزی که مدلول نامی باشد که چهار شرط زیر را داشته باشد، از نظر فرگه شی است: ۱) نمایه نامعین شروع نشده باشد، ۲) حاوی متغیر آزاد نباشد، ۳) محمول یک جمله نباشد و ۴) در دو سمت تساوی بتواند قرار گیرد [Sluga, 1980: 122-123]. به نظر اسلوگا، اگر هم از رئالیسم در بیان فلسفه فرگه بگوییم این رئالیسم با ایدئالیسم ناسازگار نیست و خود، شکلی از ایدئالیسم است [Sluga, 1980: 106-107]. او ادعای برخی چون ثیل هم که فرگه بعدتر غیرکانتی‌تر و افلاطونی‌تر شده است را زیر سوال می‌برد [Sluga, 1980: 121]. گرگوری کری نیز معتقد است مسایل فرگه بیشتر معرفت‌شناسانه بود تا هستی‌شناسانه و نیاز است از این زاویه بازخوانی شود [Currie, 1982: 176]. به عقیده او، مثلاً در حساب، بر خلاف نگاه افلاطون‌گرایانه به فرگه، «هدف فرگه دفاع از عینیت یا بین‌الذاهنیت دانش ما از حساب است نه تحقیق بر مقوله هستی‌شناختی اعداد خودپسنده» [Currie, 1982: 179]. اریک رک با استقبال از پیشنهاد ریکت مبنی‌بر متافیزیک حکم‌محور فرگه به جای شی‌محور که از فرض اشیای انتزاعی می‌آغازد، از افلاطون‌گرایی متنی به جای متافیزیکی فرگه از دید خودش دفاع می‌کند. مهم این است که در نظریه فرگه احکام مرکزیت دارند و پایه قرار می‌گیرند نه اشیا [Reck, 2007: 156]. برج [Burge, 2005: 86-88] و مک‌کلاچ [McCulloch, 1989: 6-7] نظیر دامت از ارتباط رابطه نام-حامل و رابطه سمانتیکی در تحلیل رابطه ارجاع فرگه می‌گویند. تفسیر رئالیسی فرگه مبنای پژوهش حاضر است.

« فرگه صراحتاً در ۱۸۹۳ در نقد اردمان بیان می‌دارد که «نباید صادق بودن به صادق گرفته شدن توسط یک فرد یا بسیاری از افراد یا همه افراد فروکاسته شود» [Frege, 1893: 13]. نیز در ۱۸۹۷ آشلیس را از همین زاویه به نقد می‌گیرد. به بیان شبه‌کانتی آشلیس «هنجارهای عمومی تفکر با اعمال استدلالات محض حاصل نمی‌شود. آنچه لازم است تعیین تجربی انتقادی اصول عینی ساختار روانشناختی ماست که همواره برای عمده آگاهی‌های بشری معتبر است». در مقابل، از دید فرگه، اگر قواعد منطق روانشناختی بودند، مثل گرامر احتمال تغییر داشتند و قواعد منطق ربطی به صادق دانستن افراد ندارد [Frege, 1897a: 146-148]. فلذا باید از بحث انسان نرمال و حتی انسان ایدئال در این بحث‌ها پرهیز کرد. در غیر این صورت، صدق، مفهومی مخلوق می‌یابد نه مکشوف.

« دامت نیز نظریه رئالیستی فرگه را نظریه قویا رئالیستی و نه صرفاً رئالیستی توصیف می‌کند. در دومی برخلاف اولی، شرایط صدق صرفاً مرتبط با روش بودن جهان و مستقل از فهم ما از جهان درک می‌شود و نه با روشی برای تصدیق ارزش جمله. بنابراین جملات به لحاظ تحلیلی هم‌ارز، سنس یکسان دارند و جمله به لحاظ تحلیلی صادق اصلاً سنس ندارد. این رویکردی غیرفرگه‌ای است که ویتگنشتاین در تراکتاتوس پیش برده است [Dummett, 1973: 589-590].

« در مواردی در نظریه فرگه که به نظر می‌رسد زبان طبیعی بر جهان تقدم دارد، مثل پارادوکس مشهور «مفهوم اسب» کری یا استفاده از کاربرد اسمی عدد، در واقع اهداف منطق‌گرایانه فرگه دخیل است و از همین رو نیز پس از نامیدی او از منطق‌گرایی، از شیئیت «... the concept of» دفاع نمی‌کند (از جمله رجوع شود به [Frege, 1902: 58; Frege, 1914a: 250]).

« برای مثال رجوع شود به نظر دیوید بل [Bell, 1979: 1-2] و دامت [Dummett, 1991a: 315]. البته نظر دامت ظریف‌تر از توازی صرف میان ساختار اندیشه و زبان در نظریه فرگه است [Dummett, 1991a: 220-222]. ولی به هر حال، از نظر او، فرگه عملاً از تحلیل زبان به تحلیل اندیشه می‌رسد [Dummett, 1991a: 286-287]. از دید کارل هم از دید فرگه صرفاً از طریق کاربرد نمادهای متعلق به یک زبان است که ما قادریم که تفکر را شکل دهیم [Carl, 1994: 54].

« مثلاً رجوع شود به نگاه استالماژک در توازی نگاه کارنهی لزوم جایگزینی فلسفه با منطق علم یا نحو منطقی منطق علم و نگاه فرگه [Stalmaszczyk, 2014: 228-229]. آرکادیوس گات توصیف دامت را منطق با قرائن متنی متعدد نمی‌داند که فرگه، بی‌ایهام، خود را در نظریه-پردازی اندیشه می‌بیند. دامت مثل چرچ متهم به تفسیر خطای سنس فرگه به معنای زبانی است که امثال برج با دلایل متعدد رد کرده‌اند. از دید او ایده کسب اندیشه به‌مثابه چیزی ذاتاً مرتبط با عبارت زبانی، بیشتر به ویتگنشتاین وابسته است نه فرگه. برهان کلیدی فرگه برای تقدم اندیشه مبتنی‌بر تر امکان بیان یک اندیشه با جملات با ساختارهای منطقی متفاوت است. این برهانی است علیه هم‌ریختی ساختار جمله و اندیشه [Gut, 2014: 228-229].

[Gut, 2014: 71-79]. در واقع محتوای جمله با رنگ و لعاب‌هایی که واردش می‌شود و کارکردهای زبانی متنوع، وسیع‌تر از محتوای اندیشه است [Gut, 2014: 85]. نیز گات با تحلیل معیار اینهمانی اندیشه‌های فرکه، می‌گوید همچنان که بینی نشان داده است عطف به این معیار، اندیشه از «اندیشه چنان که بیان شده است» متمایز می‌شود و این نیز موید تقدم اندیشه بر زبان است [Gut, 2014: 94-95].

*** از جمله رجوع شود به تعبیر اسلوگا [Sluga, 1980: 136] و کری [Currie, 1982: 172-176]. به بیان کری، مساله این است که وقتی فرکه از معایب منطقی زبان می‌گوید زبان را ناقل نامناسب بیان اندیشه می‌بیند و وقتی با مشکل تفکر واقعی در انسان سر و کار دارد به زبان به‌مثابه وسیله در تماس با اندیشه می‌اندیشد [Currie, 1982: 176].

*** دامت با وجود نقدهش بر اسلوگا در اطلاق این ضد اتم‌گرایی به فرکه با او هم‌عقیده است [Dummett, 1991a: 89].

*** مقصود وجه روش‌شناسانه فراهنشی‌شناسی کواپن با تفسیر ون اینوگن، از دید ون اینوگن، به نظر کواپن و با برهان تعلیق‌ناپذیری او، اگر با نگارش منطقی گزاره‌های بهترین نظریات علمی ما در ساختار سور-متغیر، ترمی رخ می‌نماید و امکان سهل بازتعبیر این ترم نیز ممکن نیست، باید مدلول ترم مزبور را پذیرفت. بر همین مبنا، کواپن وجود اشیای ریاضی را می‌پذیرد. فلذا او روشی پیشنهاد می‌دهد که در آن، مباحث فلسفی درباره «چه هست» باید هدایت شود [van Inwagen, 2009: 500-506].

*** بحث شی منطقی و چگونگی تعریف و تفسیر آن بحثی گسترده در ادبیات فرکه‌شناسی است که خود، فرع بحث شی و شی انتزاعی و چگونگی لحاظ آن در فرکه است. اسلوگا به تفصیل درباره آن بحث کرده است [Sluga, 1980: 96-126]. دامت نیز در چند موضع از آن گفته است (از جمله در [Dummett, 1991b: 223-240]). نیز کری (از جمله در [Currie, 1982: 137])، برج (از جمله در [Burge, 2005: 97]) و بینی (از جمله در [Beaney, 1996: 310]) از جمله کسانی که به این موضوع پرداخته اند. نکته حائز اهمیت این است که به روایت اریک رک و استیو آنودی با توجه به درسگفتارهای فرکه در سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ که منبع مهمی در شناخت فرکه پسایارادوکس و متاخر است، فرکه در سیستم اصلاحی خویش دیگر از اشیای منطقی سخن نمی‌گوید [Reck & Awodey, 2004: 38]. مهم این است که حداقل در سال ۱۸۸۴ و زمان «بنیادگذاری حساب» که مدنظر هیل و رایت است، فرکه به این اشیا معتقد بود.

*** از دید بناسراف، هیچ تفسیری از ریاضی، بسته رضایتبخشی از معرفت‌شناسی و سمانتیک پیشنهاد نمی‌دهد. ممکن است صدق ریاضی را به روشی توضیح دهیم که با رفتار صدق نحوی سمانتیکی ما در زبان غیرریاضی سازگار باشد و ممکن است دانشمان از ریاضی را با ترم‌های سازگار با توضیحی علی از معرفت‌شناسی توضیح دهیم. ولی در کل ممکن نیست هر دو آنها را همزمان انجام دهیم [Benacerraf, 1973: 661-662]. از دید او توضیح مناسب صدق در ریاضی، وجود اشیای ریاضی انتزاعی را لازم می‌آورد، ولی این اشیا به لحاظ معرفت‌شناسی دسترس‌ناپذیر هستند، چون به لحاظ علی خنثی و ورای دسترس ادراک حسی اند [Benacerraf, 1973: 667-668].

*** برج نیز با بیان این که اشیای منطقی نظیر ارزش‌ها (صادق یا کاذب) و توابع این اشیا بر ترم‌های منفرد و نمادهای تابعی پیشینی هستی‌شناختی دارند، از پیشینی نبودن تحلیل زبان بر اندیشه می‌گوید [Burge, 2005: 97].

*** رجوع شود به پاورقی ۳. بررسی روال استدلال توماسون، مثلاً برای وجود شخصیت داستانی، بر این مبنا، جالب توجه است. روال استدلال او به این نحو است: الف- آوستین رمائی با استفاده از نام «اما» می‌نویسد که وانمود به ارجاع و توصیف زنی می‌کند، ب- اگر نویسنده‌ای داستانی بنویسد با استفاده از یک نام N تا وانمود به ارجاع و توصیف کسی کند، آنگاه نویسنده شخصیتی داستانی خلق کرده است، ج- آوستین شخصیتی داستانی خلق کرده است، و نهایتاً ادعای هستی‌شناختی: یک شخصیت داستانی وجود دارد [Thomasson, 2015: 7].

*** شاید نزدیک ترین فیلسوف به این رویکرد، استفن شیفر باشد. شیفر می‌گوید هم‌رزی‌های مشخص در زبان، ما را به آسانی به وجود هویتی متعدد می‌کند و به این ترتیب این هویت، ویژگی چیزی-از-هیچ چیز دارند. برای مثال، «فیدو یک سگ است» هم‌راز است با «فیدو ویژگی سگ بودن را دارد» و «این که فیدو یک سگ است صادق است» و به این ترتیب، با صدق گزاره ساده اول، گزاره‌های بعدی هم صادقند و بنابراین، ارجاع ویژگی‌ها و گزاره‌ها تضمین می‌گردد [Schiffer, 1996: 149-150]. او این هویت، را هویتی می‌داند که هم مستقل از اعمال زبانی مشخص وجود دارند و هم هنوز به معنایی با این اعمال خلق می‌شوند. هویت داستانی به نظر او موارد پارادایمی چنین هویتی هستند [Schiffer, 1996: 154].

*** انتزاع‌گرایی (abstractionism) تا حدی به‌مثابه پاسخی به مساله بناسراف درک شده است درباره نحوه دانش ما از صدق‌های ریاضی، وقتی به نظر می‌رسد که آنها نیاز به وجود اشیای انتزاعی ریاضی دارند. «انتزاع‌گرایی گونه ای از ایده فرکه‌ای است که دانش ریاضی می‌تواند در دانش منطق، همراه با قید اصول انتزاعی مثل اصل هیوم، زمینه داشته باشد». به این ترتیب، «انتزاع‌گرایی» عنوان دیگر «نوفرکه‌گرایی» تلقی می‌شود [Manley, 2009: 24-25].

*** به بیان هرش، اکلوند تحت بحث نوفرکه گرایی این ایده را بیان می‌کرد که ارزش صدق جملات به لحاظ توضیحی، مقدم بر ارجاع ترم‌هاست. هرش، خود را به این معنا کاملاً نوفرکه‌ای می‌داند [Hirsch, 2011: 239, 241].

*** به بیان فورث سه هدف فرکه در «قواعد پایه حساب» عبارتند از: ۱ تنظیم یک تعداد گزاره که به شکل بی‌بحثی تصدیق شود که بیانگر صدق‌های منطق محض هستند. ۲ تنظیم تعدادی اصل که به شکل بی‌بحثی تصدیق شود که قواعد درست استدلال‌اند. ۳ اخذ گزاره‌های استاندارد حساب و تحلیل از گزاره‌های منطق با اصول استدلال [Forth, 1964: v-vi].

*** اوا پیکاردی با بیان این که از نظر فرکه به لحاظ منطقی، تعریف غیرضروری است، این را بسیار دور از ثمربخشی تعاریف بیان شده در «بنیادگذاری حساب» می‌داند [Dummett, 1991b: 34]. این می‌تواند این ادعا را طرح کند که فرکه در بحث تعریف، تغییری بنیادی کرده است. اما عدم طرح موضوع وجود اعداد، در «بنیادگذاری حساب»، هر گونه تلقی امکان ادعای هستی‌شناختی از تعاریف در فرکه متقدم را بیش از حد مشکوک می‌سازد.

*** به بیان دامت «مشکل بناسراف برای فرکه رخ نمی‌دهد چرا که برای او به خوبی همه این گزاره‌ها قابل اعلام است: ۱ قوانین حساب می‌توانند به وسیله تعاریف با ابزار منطقی صرف از قواعد بنیادی منطق حاصل شوند، ۲ باید در این تعاریف به سنس درک شده عبارات حساب وفادار بود، ۳ تعریف ما باید به‌طور کامل هویت اعداد طبیعی را به‌مثابه اشیای خاص تثبیت کند و ۴ سنس‌های درک شده ترم‌های عددی، هیچ هویت خاصی از اعداد طبیعی را تحمیل نمی‌کنند» [Dummett, 1991b: 179]. البته از دید دامت، پاسخ فرکه به وضعیت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی عدد برخلاف تلاش رایج غلط بود که خود او نیز دریافت. با این حال هنوز جواب قطعی به این مسایل نداریم [Dummett, 1991b: 292].

*** از دید دامت نیز منطق‌گرایی همیشه لزوماً همراه با افلاطون‌گرایی نیست ولی در فرکه چنین است [Dummett, 1991b: 301].

*** یک فراهنشی‌شناسی که برخلاف ظاهر و بستر اولیه، رویکردی مشابه رویکرد نوفرکه‌ای‌ها با تفسیر فوق دارد، فراهنشی‌شناسی هافوربر است که آن هم اولاً مبتنی بر زبان طبیعی است و ثانیاً جدی‌نگر است. البته اولاً برای نوفرکه‌ای‌ها معیارهای منطقی است که می‌تواند هسته منطقی زبان طبیعی

را متمایز سازد. اما برای هافوبر معیارهای دیگری، مثلاً معیار علمی و متنی، تعیین می‌کند که آیا جواز خوانش هستی‌شناختی از جمله‌ای در زبان طبیعی داریم یا نه. ثانیاً هافوبر تردیدی در ارجاع کلمات در زبان طبیعی، فارغ از متعهدانه بودن یا نبودن جمله مزبور ندارد. با این حال، مساله ارجاع برای فرگه و با تفسیر فوق، نوفرگه‌ای‌ها این قدر سراسر نیست. برای فراهستی‌شناسی هافوبر از جمله رجوع شود به [Hofweber, 2009: 261-264, 275-280, 284-287].